

رسائلی پیرامون تفسیر و علوم قرآن

منسوب به اهل بیت (ع)

ا. م. موسوی

با توفیقات الهی، شاید در همین کیهان اندیشه
طرح گردد، انشاء الله.

در اینجا توضیح یک نکته ضروری به نظر
می‌رسد: مراد از کتابهای ائمه علیهم السلام، تنها
کتابهایی نیست که نام یکی از ائمه علیهم السلام را
به دنبال داشته و یا به نام آنحضرت شناخته شده،
مثل: فقهالرضا (علیهم السلام)، مصباح الشریعه و...
بلکه شامل رساله‌ها و کتابهایی می‌شود که به
حسب ظاهر، به شخص دیگری نسبت داده
می‌شود، ولی در حقیقت، تمام آن یک روایت از
یک امام معنی است.

اینگونه کتابها را نیز در اینجا مورد بحث قرار
می‌دهیم، و از این قبیل است: رساله علل الشرایع
فضل بن شاذان، که به حسب ظاهر از فضل است،
ولی در آخر آن تصویری می‌کند، تمام مضامین کتاب
را از حضرت رضا علیهم السلام در مجالس متعدد
شنیده است.

اینک با استعداد از توفیقات الهیه، و عنایات
خاصه اولیاء الله سلام الله علیهم اجمعین به بحث و
بررسی این کتابها می‌پردازیم.

پیشگفتار:

بااستثنای صحیفه مبارکه سجادیه، که ادعیه
حضرت سجاد علیهم السلام و نیز نهج البلاغه سخنان
امیرالمؤمنین علیهم السلام، گردآورده شریف رضی،
عدمای رساله و کتاب، به عنایون مختلف بهائیه
علیهم السلام نسبت داده می‌شود، این کتابها از
دیرباز جسته و گریخته مورد بحث و بررسی قرار
می‌گرفتند و درباره صحت و ضعف آنها میان
ارباب نظر بحث و گفتگو بوده. مدت‌هاست در این
اندیشه بودم بحث مستقلی راجع به این کتابها
عمل آید، تا هم از دیدگاه تاریخی انتساب آنها
روشن، و هم از نظر ارزیابی، صلاحیت آنها مورد
تحقيق قرار گیرد. کل این طرح، خود در راستای
طرحی وسیعتر قرار می‌گیرد، که عبارت از تحقیق
وارزیابی در کل منابع و مصادر اندیشه اسلامی
است.

منابع اندیشه اسلامی، یا عقلی است و یا
نقلی، و در طرح مذبور، بخش دوم محظوظ نظر است.
شرح و توضیح آن طرح، و بیان ریزه کاریها و
ظرافت آن، نیاز به بررسی جامع و مستقلی دارد،

۱- رساله المحکم والمتشابه

این کتاب، اگر چه به مرحوم سید مرتضی نسبت داده میشود، که ایشان نیز آن را از تفسیر مرحوم نعمانی اقتباس کرده‌اند، ولی چون تمام کتاب به صورت یک روایت واحد، باذکر سلسله سند در اول آن، به امیرالمؤمنین علیه السلام منتهی می‌شود، ما آن را جزء رساله‌ها و کتابهای منسوب به اهل بیت علیهم السلام مورد بررسی قرار می‌دهیم.

تعریف کتاب:

این کتاب مستقلابه‌های نام «رساله المحکم والمتشابه» به چاپ رسیده است. مرحوم مجلسی تمام آن را، در بخش قرآن بحار الانوار درج نموده است که در چاپ جدید بحار، جزء ۹۳، از صفحه ۱ تا صفحه ۹۷. ارقام صفحات در گفتار فعلی ما از همین جزء بحار است.

کتاب مذکور حاوی مقدمه موجزی در حدود دو صفحه پیرامون ارزش و اهمیت قرآن کریم بوده‌سپس چنین آمده است:

قال ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی رضی الله عنه فی كتابه فی تفسیر القرآن حدثنا احمد بن محمد بن سعید بن عقدة، قال: حدثنا احمد بن يوسف بن يعقوب الجعفی، عن اسماعیل بن مهران، عن الحسن بن علی بن ابی حمزہ، عن ابیه، عن اسماعیل بن جابر، قال: سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهم السلام يقول ...

آنگاه حدود یک صفحه از امام صادق علیه السلام سخنی در باره ارزش قرآن، واینکه افرادی با عدم معرفت به کنه قرآن و اقسام و انواع آیات آن، مرتبک اشتباهات بزرگی در تفسیر و تأویل کلام الله شده‌اند نقل شده، پس از آن حضرتش علیه السلام

سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد اقسام آیات قرآن، و شرح مفصل مطالبی که از قرآن در شئون مختلف استفاده می‌شود، نقل می‌فرماید. ظاهر عبارات مشعرهاین است که از اینجا تا آخر کتاب، همگی از سخنان حضرت مولا علیه السلام است. در چند قسمت در اثناء کتاب نام امیر المؤمنین علیه السلام تکرار شده، که تأکیدی بر انتساب کلی کتاب به آن حضرت باشد.

روش کتاب بطور کلی، به تالیف کتاب یا رساله بیشتر شبیه است، تا به سخنان متعارف معصومین علیهم السلام. از نظر ادبی، در حد متوسط، و آمیخته با اصطلاحات علمی- چون: عام، خاص، ناسخ، منسوخ، قیاس، رأی، اجتهاد و.... و از نظر شیوه بیان، صلابت الفاظ، دقت معانی، وضوح مطلب، شمول و فراگیری، به هیچ وجه در حد مقایسه با نهج البلاعه متأله نیست. اینک به بررسی تشخیص مؤلف کتاب در سه بخش می‌پردازیم:

۱- مرحوم سید مرتضی

تا آنجا که شواهد موجود حکایت دارد، از قرن دهم به بعد این رساله به مرحوم سید مرتضی نسبت داده شده، و به نظر مرحوم صاحب ذریعه، از زمان مرحوم مجلسی و شیخ حر عاملی این کتاب به نام ایشان اشتهار یافته است^(۱) اینک نام عده‌های از بزرگان علماء که لااقل در نسبت کتاب به سید اشکالی نکرد هاند:

علامه مجلسی، در کتاب گرانمایه بحار الانوار، تا آنجا که کتاب را از مرحوم سید و همه کتابهای او را مشهور می‌داند^(۲)

شیخ حر عاملی: در کتاب ارزشمند وسائل الشیعه^(۳) و در برخی اجازات خود^(۴) سید عبدالله شبر، در کتاب الاصول الاصلیه (ص ۱۱۵) جزوی از کتاب مفصل جامع المعارف

والاحکام.

شیخ یوسف بحرانی، در موارد متعدد کتاب حدائق، و در لؤلؤةالبحرين (ص ۳۲۲).

مرحوم خوانساری در روضات الجنات (۳۰ ۳/۴) ۳۶۵/۳) .
محمد نوری در مستدرک الوسائل (۳۶۶).

شیخ انصاری در اول مکاسب محترم، و بهمین مناسبت، وسایر موارد فقه، از این کتاب در منابع فقهی بعنوان تألیف سید مرتضی نام برده شده است، که بردن نام آنها بسی به طول می‌انجامد.
در اینجا باید توضیحی راجع به علامه مجلسی و بخارالأنوار داد. مرحوم مجلسی از سویی کتاب «رسالهالمحکم والمتشاربه» را تألیف سید مرتضی و آثار ایشان را کاملاً مشهور تلقی می‌کند، ولی تا آنجا که نگارنده به کتاب القرآن ایشان، و همچنین سایر ابوبایی که با مضماین کتاب محکم و متشابه مناسبت دارد مراجعه کردمام، هیچ جا به این عنوان از کتاب مذکور نقل نمی‌فرماید، و فقط در جزء ۹۳ (طبع جدید) متن کامل رساله را آورده، ولی هیچ اشاره‌ای چه در اول رساله، یا آخر آن نمی‌کند که این رساله سید مرتضی است. هنوز سر این مطلب برنگارنده واضح نشده!^(۵)

به حال اشتهر انتساب کتاب به سید مرتضی از قرن دهم به بعد، به هیچ وجه جای انکار نیست، اما متأسفانه در مصادر و مدارک قبل از آن، نامی از این کتاب جزء تالیفات مرحوم سید مرتضی نمی‌بینیم:

۱ - خود سید مرتضی در سال ۱۷ (حدود بیست سال قبل از وفات) طی اجازه‌ای^(۶) به محمد بن محمد بصروی، نام مؤلفات خود را برده، که در آن، نام این رساله نیامده است. بطور طبیعی، احتمال دارد سید مرتضی آن را پس از این تاریخ تألیف نموده باشد.

۲ - مرحوم شیخ طوسی در فهرست، و همچنین مرحوم نجاشی در فهرست خود، که هردو از شاگردان معروف سید مرتضی بوده و مرحوم نجاشی خود سید مرتضی را بعد از وفات غسل داده نامی از این کتاب نبرده‌اند.

۳ - مرحوم ابن شهرآشوب (متوفی ۵۸۸) در معالم العلماء، نامی از کتاب مذکور، جزء تالیفات سید نمی‌برد.

در مقدمه کتاب امالی سید مرتضی، محقق کتاب، اشتباهی این مطلب را به ابن شهرآشوب نسبت می‌دهد، که اضافه بر اینکه در کتاب فعلی معالم العلماء این مطلب نیست، در نسخه شیخ حرمعلملی، طبق آنچه در جلد دوم امل الامل نقل کرده، نیز نبوده است.

اضافه بر این شواهد تاریخی، در خود نسخه حاضر نیز چیزی که حکایت از جهت انتساب آن به سید مرتضی باشد، وجود ندارد. و فعلأً به درستی نمی‌دانیم چگونه کتاب مذکور را از او دانسته‌اند؟
به احتمال بسیار قوی در نسخه اولیه کتاب، پشت جلد، نام سید مرتضی بعنوان مؤلف ذکر شده که خود منشأ انتساب به سید گردیده و چه بسا، کتاب مذکور، تألیف شخص دیگری به نام سید مرتضی بوده است، که در ادامه همین بحث خواهد آمد.
با شواهد موجود، طریق وصول کتاب به اصحاب، به نحو «وجادة» بوده که از طرق ضعیف تحمل حدیث است.

اضافه بر تمام این مطالعه، شیوه ادبی سید مرتضی، و سبک استدلالات علمی او، در خلال کتب ادبی و علمی او کاملاً واضح است، و رساله فعلی نه به متأنی سبک ادبی سید است، و نه با روش استدلال او تطابق دارد. برای نمونه، در همین رساله موجود (ص ۹۲)، بحثی راجع به ابطال رأی و قیاس دارد، و همین موضوع را در

عرف بـ«سكنیته» می‌فرماید: ابوعبدالله محمدبن ابراهیم: له تفسیر القرآن لاهل‌البیت علیهم السلام.

این اسم و کنیه اگر چه با مرحوم نعمانی انتباط دارد، ولی نمی‌توان اطمینان چه رسد به جزء داشت مراد ایشان همان نعمانی معروف است، خصوصاً که کتاب فعلی جنبه تقسیم‌بندی ابحاث و آیات قرآن را دارد، و تمامی آن بصورت یک روایت واحده از حضرت امیرالمؤمنین است، نه تفسیر به معنای متعارف آن، و بر فرض که مراد ایشان همان نعمانی معروف باشد، این تعبیر محمل و مبهم ابن شهرآشوب حاکی از عدم اشتهار انتساب آن بهمثل نعمانی مشهور است.

از سوی دیگر، حتی اگر قبول کنیم که اصل این کتاب از نعمانی است، و مرحوم سیدمرتضی آن را نقل کرده، چون مرحوم سید خود از شاگردان مستقیم نعمانی نیست، قادرتاً باید واسطه‌ای در کار باشد که مرحوم سید، کتاب را بوسیله او نقل کرده است، و در نسخه فعلی، نشانه‌ای از واسطه در دست نیست.

با تأمل در عبارت اول نسخه فعلی، که عین آن را در اول گفتار آوردیم، چنین بدست می‌آید که اصولاً شخصی-لو مجهول- این کتاب را، حتی بنابراین فرض که تفسیر نعمانی باشد، از او مباشره نقل نکرده و حتی بعنوان «اجازه» و شبیه آن هم تعبیر ننموده، که اینها خود حاکی از آن است که نسخه فعلی به نحو «وجاده» به اصحاب رسیده که خود از طرق ضعیف تحمل حدیث است.

به احتمال بسیار قوی، چون مرحوم نعمانی اوآخر حیات را در شامات- یعنی: شهر حلب گذرانده و همانجا نیز وفات یافته^(۷) و از سوی دیگر بر اثر نفوذ شدید یک خط غلو در منطقه شامات- آن که ریشه همین علوبیان فعلی است-

جلد دوم «الذریعه» در مبحث قیاس و رأی بصورت مشروح آورده که کاملاً نشان‌دهنده دوگانگی مؤلف است.

۲- مرحوم نعمانی:

اکثر کسانی که کتاب را به سیدمرتضی نسبت داده‌اند، تصریح کرده‌اند که رساله را سید از تفسیر نعمانی (محمدبن ابراهیم النعمانی) کاتب، متوفی نیمه قرن چهارم گرفته، و به تعبیر مرحوم نوری، تلخیص از آن تفسیر است.

ظاهراً وجه انتساب کتاب به مرحوم نعمانی، آمدن نام او بعد از خطبه کتاب است. مرحوم مجلسی در بحار الانوار (۱۵/۱) می‌فرماید: و کتاب التفسیر الذى روأه الصادق عن امير المؤمنين عليهما السلام المشتمل على انواع آيات القرآن و شرح الفاظه برواية محمدبن ابراهيم النعمانی و سيائی بتمامه في كتاب القرآن.

و قریب به این مضمون (یعنی: برواية النعمانی) را در اول رساله، در جزء ۹۳ بحیر، آورده است. مؤید دیگر انتساب کتاب به او، عبارت شیخ حر عاملی در جزء دوم اصل است، که بعد از انتساب کتاب تفسیری به نعمانی، اضافه می‌کند: من قطعه‌ای از آن را دیده‌ام. و مرحوم آقا بزرگ در الذریعه (تحت عنوان: تفسیر النعمانی) احتمال داده، مراد شیخ حر عاملی، همین رساله موجود باشد.

با تمام این حروفها، باز هم این مطلب جای تأمل دارد. قدیمترین، بسلکه تنها مصدر نزدیک به‌زمان او، که نام مرحوم نعمانی و کتب او را دارد، فهرست مرحوم نجاشی است، و به‌جهة نامی از تفسیر او نمی‌برد. مرحوم نجاشی به‌یک واسطه، آثار علمی مرحوم نعمانی را نقل می‌کرده ولی نامی از تفسیر در آنان نیست.

ابن شهرآشوب، در معالم‌العلماء فصل «فیمن

جمع شوند؟

چون مطلب اول مورد بررسی قرار گرفت، به بررسی سایر مطالب می پردازیم:
سند حدیث: الف- احمد بن محمد بن سعید بن عقده: اگرچه زیدی مذهب است ولی از بزرگان حدیث و مورد احترام بزرگان شیعه نیز هست. گویند ۲۰/۰۰۰ حدیث را سند و متن حفظ داشت.^(۸)

مرحوم نجاشی پس از ستایش او، به ذکر کتب و مصنفات او پرداخته، و در آخر می گوید: روایت له کتاب تفسیر القرآن و هو کتاب حسن و مارایت احداً من حدثنا عنه ذكره.
ب- ابوالحسن احمد بن یوسف بن یعقوب الجعفی: توثیق صريح و روشنی ندارد.
ج- اسماعیل بن مهران: ثقه است.
د، ه- الحسن بن علی بن ابی حمزه البطائی، و پدرش علی: هردو ضعیف و متهم به کذب. در باره حسن شرحی خواهد آمد.

و: اسماعیل بن جابر: ثقه است.
اما عدم تشابه آن به سخنان حضرت علی عليه السلام، و اصولاً سبک آن را می توان با نقل بعضی عبارات روشن نمود:

ص ۶۷: و اما الذى كان فى عصر النبى صلى الله عليه و آله فمنه ما انزل الله تعالى فى مغازيه و أصحابه و توبیخهم... وغيره ممالوشرح لطل بالكتاب(!)

ص ۶۴: و اما حدود الامام المستحق للامامه فمنها: ان يعلم الامام المتولى عليه انه معصوم من الذنوب كلها صغيرها و كبيرها، لا ينزل فى الغيبة ولا يخطىء فى الجواب ولا يسهوا ولا ينسى ولا يلهم بشيء من الدنيا.

والثانی: ان يكون اعلم الناس بحلال الله و حرامه و ضروب احكامه وأمره و نهيه، جميع

براندیشهای شیعی، این کتاب جزء میراثهای علمی مرحوم نعمانی یافت شده، و بعدها بهمین صورت فعلی، و بدون استناد مستقیم به مؤلف و لو بصورت اجازه در مراکز علمی معروف آن روزگاران: قم، بغداد، کوفه... انتشار یافته، و شاید مرحوم ابن شهرآشوب همین عبارت اول کتاب «قال ابو عبد الله محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی رضی الله عنہ فی کتابه فی تفسیر القرآن» را دیده، و با چنان عبارت مبهمنی از آن یاد کرده است. البته اینها احتمالاتی است که اگرچه برخی شواهد آنها را تأیید می کند، ولی نیاز به جمع آوری شواهد بیشتری داریم.

خلاصه سخن آنکه، احتمال انتساب کتاب به مرحوم نعمانی، با آوردن نام ایشان در اول آن، چندان دور نیست، بخلاف احتمال انتساب به مرحوم سید مرتضی.

۳- امیرالمؤمنین (علیه السلام):

چون کتاب به صورت یک حدیث واحد از حضرت سلام الله علیه است، باید دید اعتماد براین حدیث، از نظر نظام ارزشی حدیث، تا چه پایه است؟

در اینجا با اشکالات فراوانی مواجه هستیم:
۱- انتساب اصل کتاب به دو مؤلف احتمالی آن، چندان واضح و روشن نشد، ۲- بعضی افرادی که در سند حدیث قرار گرفته‌اند مورد اعتماد نیستند، ۳- متن حدیث شباهتی به سخنان حضرت عليه السلام ندارد، بلکه روش و سبک آن، سبک کتب تألیفی است، ۵- قطعاً از حدیث در سایر منابع و مصادر- به استثنای تفسیر قمی و تا حدودی رساله سعد بن عبد الله- نیامده است.
اینها هریک به تنها یک ضد ارزش در ارزیابی حدیث بشمار می آیند، چه رسد که باهم

ذلک حلالاً ثم حرم بعد ذلك لمعنى فيه، بل لو كان العلة المعنى لم يكن التحرير له أولى من التحليل، ولما فسد هذا الوجه من دعواهم علمنا انه لمعنى ان الله تعالى انما حرم الاشياء لمصلحة الخلق لا للعلة التي فيها. و نحن انما ننفي القول بالاجتهاد لأن الحق عندنا مما قدمنا ذكره من الاصول التي نسبها الله تعالى والدلائل التي اقامها لنا كالكتاب والسنة والامام الحجة، ولكن يخلو الحق عندنا من احد هذه الاربعة وجوه التي ذكرناها و ما خالفها باطل.*

ما برای اختصار بهمین مقدار بستنده می کنیم، ولی با مقایسه چنین عباراتی با نهنج البلاغه، می توان این دو را از یک شخص دانست؟

مضامین «بعضی از روایات»، منسوب بر رسول الله صلی الله علیه و آله، در مصادر دیگر آمده، ولی نه با سند کتاب. در مقدمه تفسیر (منسوب) به علی بن ابراهیم خطبه‌ای در انواع و اقسام آیات قرآن دارد که با مطالب کتاب فعلی مشابهت فراوان دارد ولی نه در آن کتاب و نه در این کتاب، اشاره‌ای نیست که کدامیک از دیگری اقتباس کرده است؟ و احتمالاً هردو از مصدر دیگری گرفته‌اند.

راجع به رساله سعد بن عبد الله، سخن خواهیم گفت:

مؤلف کیست؟

چندین احتمال در این مورد داده می‌شود:
 ۱- مرحوم نعمانی مؤلف آن باشد، همانطور که ظاهراً اول رساله است، و توضیح آن گذشت.
 ۲- شخصی غیر از سید مرتضی معروف، که

* برای حفظ امانت، عبارت را عیناً نقل کردیم، ولی واضح است برخی کلمات تصحیف یا تعریف شده‌اند.

ما يحتاج اليه الناس فيحتاج الناس اليه ويستغنى عنهم.

والثالث: يجب ان يكون اشجع الناس لانه فئة المؤمنين التي يرجعون اليها ان انهزم من الزحف انهزم الناس بانهزامه....

واما وجوب كونه اعلم الناس فانه لولم يكن عالماً لم يؤمن أن يقلب الاحكام والحدود، و يختلف عليه القضايا المشكلة فلا يجيز عنها بخلافها، أما وجوب كونه اشجع الناس فبما قدمناه، لانه لا يصح ان ينهزم فيبوء بغضب من الله تعالى و هذه لا يصح ان يكون صفة الامام اواماً و وجوب كونه أشجع الناس فيما قدمناه و ذلك لا يليق بالامام، وقد جعل الله تعالى لهذه الاربعة فرائض دليلين ابيان لنابهم المشكلات، و هما الشمس والقمر: اي النبى و وصيه بلافصل.

ص ۹۱: و امالرد على من قال بالرأى والقياس والاستحسان والاجتهاد و من يقول ان الاختلاف رحمة، فاعلم انالما رأينا من قال بالرأى والقياس قد استعمل شبكات الاحكام لما عجزوا عن عرفان اصابة الحكم... (الى ان يقول): قالوا: و قد رأينا النبي صلی الله علیه و آله استعمل الرأى والقياس بقوله للمرأة الخثعمية... و قوله لمعاذ بن جبل حين ارسله الى اليمن... قالوا: و قد استعمل الرأى والقياس كثير من الصحابة و نحن على آثارهم مقتدون، و لهم اجتياح كثير في مثل هذا... فنقول لهم رداً عليهم: ان اصول احكام العبادات... (الى ان يقول) و من الدليل على فساد قولهم في الاجتهاد والرأى والقياس انه لن يخلو الشئي ان يكون تمثيلا على اصل او يستخرج البحث عنه فان كان بحث عنه فانه لا يجوز في عدل الله تعالى تكليف العباد ذلك، و ان كان تمثيلا على اصل فلن يخلو اصل ان يكون حرم لمصلحة الخلق او لمعنى في نفسه خاص، فان كان حرم لمعنى في نفسه خاص فقد كان قبل

احمد بن محمد بن هارون، عن احمد بن محمد بن سعید، قال: حدثنا احمد بن يوسف بن يعقوب بن حمزه بن زياد الجعفي القصباتي يعرف بابن الجلا بعرزم، قال: حدثنا اسماعيل بن مهران بن محمد بن ابي نصر، عن الحسن به^(۱۰)

این سند، بعینه در اول همین کتاب موجود آمده است. و شاید مرحوم نعمانی همین کتاب را بعدها روایت کرده، ولذا نام او در اول کتاب درج شده است. توضیح آنکه در زمان سابق، برای تأکید بر صحت نسخه، راوی کتاب را - گاه تا چند طبقه - مشخص می‌نمودند و این اسماء، گاه در اول همان نسخه ثبت می‌گردید، و این خود گاهی منشأ انتساب یک کتاب بچند نفر- که در سلسله روایت کتاب قرار گرفته‌اند- می‌شد. مرحوم مجلسی وقتی این رساله را نقل می‌کند، در عنوان باب چنین می‌فرماید: ماورد عن امیر المؤمنین عليه السلام فی اصناف آیات القرآن... برواية النعمانی... که ظهور دارد، مرحوم نعمانی راوی این کتاب است، نه مؤلف آن. احتمالاً، اشتهر مؤلف- یعنی حسن بن علی- بطالئی- به بد نامی باعث مهجوراندن کتاب در حوزه‌های علمی آن زمان گردیده، و بعدها نسخه‌ای از آن، بعد از مرحوم نعمانی باوضع فعلی، به تدریج وارد حوزه‌های علمی گردید.

ممکن است این اشکال به ذهن آید: که عنوان «فضائل القرآن» با محتوای کتاب فعلی انطباقی ندارد، و احتمالاً کتاب فضائل القرآن بطالئی همان باشد که قسمت‌هایی از آن را مرحوم شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال، بعنوان ثواب قراءة سوره... و به نقل از همین حسن بن علی بطالئی آورده^(۱۱) و آنها ربطی به کتاب حاضر ندارند.

در توضیح این نکته باید گفت: انصافاً عنوان

همین نام یا لقب را داشته، آنرا جمع‌آوری کرده و خطبه کوتاهی در ابتدای آن افزوده، و بعدها اشتباها به نام سیدمرتضی معروف اشتهرار یافته است.

ما افرادی با این نام و لقب داشته‌ایم که شاید مشهورترین آنها السید مرتضی بن الداعی بن القاسم الحسني، از بزرگان قرن ششم هجری باشد^(۱۲)

البته مرتضی نام ایشان است، بخلاف مرحوم سیدمرتضی، که نامش علی، و لقبش مرتضی است. ایشان همچون سیدمرتضی ملقب به «علم الهدی» بوده‌اند که طبیعتاً این نام و لقب زمینه بیشتری برای اشتباه است.

این احتمال، اگر چه تا حدودی ممکن است کیفیت کار نسخه فعلی را روشن کند، ولی در شناخت چهره مؤلف اصلی کتاب گمکی نمی‌نماید.

۳- احتمال دارد کتاب فعلی، همان کتاب فضائل القرآن، تألیف حسن بن علی بن ابی حمزه بطالئی باشد، به اضافه یک مقدمه دو صفحه‌ای که آن را بصورت فعلی درآورده است.

این شخص و پدرش از بزرگان فرقه واقفیه (معتقدین به زنده بودن حضرت موسی بن جعفر عليه السلام، و آن حضرت راقائیم موعود پنداشتن، که فعلاً منقرض شده‌اند) و غالباً پدرش را از مؤسسين اصلی این فرقه می‌دانند، و هر دو متهم به کذب و بلکه ابن الفضايری، پدرش را اوثق از او می‌داند، و گاه از او بعنوان یک «رجل سوء» یاد می‌کنند. این فضل می‌گوید: کذاب، ملعون، رؤیت عنه احادیث کثیره، و کتبت عنه تفسیر القرآن کله من اوله الى آخره الا انى لاستحل ان اروى عنه حديثاً واحداً.

مرحوم نجاشی بعد از بیان پاره‌ای از کتابهای او می‌فرماید: وله کتاب فضائل القرآن، اخبرناه

(متوفی ۲۹۹ یا ۳۰۱) باشد. منشاء این احتمال، سخن مرحوم مجلسی است که پس از آوردن تمام کتاب فعلی، می‌فرماید: اقول: وجدت رساله قدیمه مفتوحها هكذا: حدثنا جعفر بن محمد بن قولویه القمي رحمه الله، قال: حدثني سعد الاشعري القمي ابو القاسم رحمه الله وهو مصنفه: الحمد لله ذى النعماء والآلاء والمجد والعز والكبريا وصلى الله على محمد سيد الانبياء وعلى آله البرره التقىء، روى مشايخنا، عن اصحابنا، عن ابى عبدالله عليه السلام، قال: قال امير المؤمنين صلوات الله عليه: انزل القرآن على سبعة احرف كلها شاف كاف: امر، وزجر، وترغيب، وترهيب، وجدل، وقصص، ومثل... وسوق الحديث الى آخره، لكنه غير الترتيب، وفرقه على الابواب، وزاد فيما بين ذلك بعض الاخبار.

ای کاش مرحوم مجلسی تمام این رساله منسوب به سعد بن عبدالله را یکجا نقل می‌فرمود، تا علاوه بر حفظ یکی از میراثهای حديثی او اخر قرن سوم، با تطبیق آن با رساله محکم و متشابه فعلی، شاید سر نخهائی از مؤلف دو رساله بدست می‌آوردیم. بهر حال مرحوم، مجلسی بخش مهمی از این رساله را در جزء ۹۲، از صفحه ۶۰ تا صفحه ۷۳ آورده است، که با رساله محکم و متشابه فرق زیاد دارد، البته واضح است که مؤلف این رساله هم از خط غلو، وروایات فراوانی در تحریف قرآن دارد.

مرحوم مجلسی در تأیید رساله سعد بن عبد الله می‌فرماید:... وعد النجاشی من کتب سعد بن عبد الله کتاب «ناسخ القرآن منسوخه ومحکمه و متشابهه» وذکر اسانید صحیحه الى الكتاب^(۱۲). از نظر علمی، بمجرد اینکه نجاشی کتابی را به سعد نسبت دهد و بعد پشت یک نسخه خطی بینیم نوشته: کتاب سعد، نمی‌توان گفت این همان کتابی است که نجاشی از آن خبر داده.

«فضائل القرآن» بامضامین کتاب فعلی اनطباق چندانی ندارد، ولی اگر احتمالاً اسم کامل کتاب «فضائل القرآن و اصناف آیاته...» باشد، خیلی دور از کتاب فعلی نیست. مؤید این احتمال، عبارت مرحوم مجلسی در اول رساله است: «ماورد عن امير المؤمنین صلوات الله عليه في اصناف آيات القرآن و انواعها و تفسير بعضی آیاته بروايه النعماني و هي رسالة مفردة مدونة كثيرة الفوائد نذكرها من فاتحتها الى خاتمتها».

اما روایات ثواب قرائت قرآن، منتهی می‌شود به محمدبن حسان، از اسماعیل بن مهران، از حسن بن علی^(۱۳) طائفی، مرحوم نجاشی کتابی بعنوان «ثواب القرآن» بخود محمدبن حسان نسبت می‌دهد. و مرحوم شیخ چنین می‌فرماید: «محمدبن حسان الرازی، له کتب، منها: كتاب ثواب القرآن، اخبرنا به ابن ابی جید... عن محمدبن حسان، عن محمدبن علی الصیرفی، عن اسماعیل بن مهران، عن الحسن بن علی بن ابی حمزہ البطائفی. و همچنین در اسماعیل بن مهران، هم شیخ و هم نجاشی، كتاب «ثواب القرآن» را به او نسبت داده‌اند، و در حسن بن علی بطائفی، هم شیخ و هم نجاشی کتاب فضایل القرآن را به او نسبت داده‌اند و بالخصوص مرحوم نجاشی، این سندی را که در اول رساله فعلی است، در ذیل فضایل القرآن فقط آورده است.

خلاصه سخن آنکه، فعلاً تنها شاهد روشن که اثبات انتساب کتاب را بحسن بن علی بطائفی نماید، اتحاد سند آن با طریق نجاشی است، ولی عدم انطباق عنوان با کتاب و بردن صریح نام نعمانی با عبارت «في كتابه في تفسير القرآن» خلاف این مطلب را می‌رساند.

«همان کتاب «ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه» تأليف سعدبن عبدالله اشعری

بین رفتن آثار علمی آنان گردید، ولذا فعلآ نمی‌توانیم دقیقاً مقدار تأثیر آنرا بر دو رساله فعلی مشخص سازیم.

ورود رساله در اجازت:

ممکن است بذهن برخی خطرور نماید که انتساب این رساله به سید مرتضی تا آنجا روشن است که در اجازات مفصله اصحاب، اجازه خود را بهاین کتاب بعنوان تألیف سید مرتضی آوردند. برای نمونه می‌توان به اجازه مرحوم حر عاملی و مرحوم صاحب حدائق در لوله البحرين که بیان آن گذشت مراجعه نمود.

تا آنجا که اطلاعات ما باری می‌دهد، نخستین کسی که نام این کتابرا بعنوان اثر سید مرتضی وارد اجازت نمود، مرحوم شیخ حر عاملی- صاحب وسائل الشیعه است، وچون افرادی که بعد از او آمدند- تا زمان ماد اجازاتشان با و منتهی می‌شود، بهاین وسیله، کتابرا از مرحوم سید مرتضی نقل می‌نمایند.

اما مرحوم شیخ حر عاملی، ظاهراً با «تلفیق اجازات» این کتاب را از مرحوم سید مرتضی نقل می‌نماید، به این معنی که او با یک اجازه عمومی جمیع کتب و روایات مرحوم شیخ طوسی را نقل، و مرحوم شیخ هم تمامی آثار مرحوم سید را نقل، و بنظر صاحب وسائل این رساله فعلی هم جزء آثار سید مرتضی است، بنابراین با همان اجازه عمومی این اثر سید را نقل می‌نماید. مرحوم شیخ حر عاملی در جزء ۲۰ وسائل الشیعه، بعد از بیان چندین طریق به شیخ طوسی می‌فرماید: و قد عرف من ذلك الطريق الى الكليني والصدقون.. تا آنجا که فرماید (ص ۵۵): و نروی رساله المholm و المتشابه للسيد المرتضى بالاسناد السابق عن الشیخ ابی جعفر الطوسي عن السيد المرتضى على بن الحسين

از سوی دیگر، می‌دانیم مرحوم کلینی شاگرد سعد بوده، و در کتاب شریف کافی، مباشره از او روایت می‌کند، اگر این نوشته از آن سعد بود، قسمتهایی از آن را، مخصوصاً روایات تحریفرا، نقل می‌فرمود.

راوی این رساله بنا بر فرض صحت، ابن قولویه (متوفی ۳۶۸) است، که خود کمتر حدیث از سعد (متوفی ۳۰۱ یا ۲۹۹) نقل می‌نماید، زیرا او شاگرد مرحوم کلینی، که خود شاگرد سعد است. مرحوم نجاشی در ترجمه ابن قولویه فرماید: روی عن ابیه واخیه عن سعد، وقال: ما سمعت من سعد الا اربعة احادیث^(۱۲).

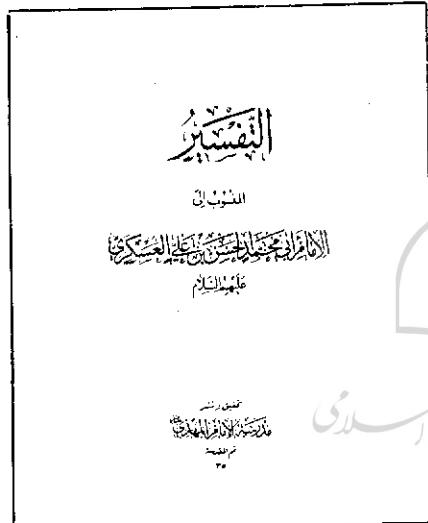
در ترجمه سعد فرماید: قال الحسين بن عبيده الله: جئت بالمنتخبات الى ابى القاسم بن قولویه رحمة الله اقرأها عليه، فقلت: حدثك سعد؟ فقال: لا، بل حدثنى ابى واخى عنه، وانا لم اسمع من سعد الا احاديثين^(۱۴)، باين حساب چگونه می‌توان باور داشت مرحوم ابن قولویه چنین رساله مفصلی را از سعد نقل کرده باشد؟ ظاهراً کسی که بجعل این رساله اقدام کرده، بهاین نکته توجه نداشته.

با تمام این مطالب رساله سعد هم بسحو وجاده است که طریق ضعیفی است.

بنظر می‌رسد رساله سعد- متوفای اول قرن چهارم- با تفسیر نعمانی- متوفای نیمه قرن چهارم- دارای ریشه‌های مشترک بوده‌اند، وچون هر دو مشتمل بر احادیث تحریف قرآن- البته روایات رساله سعد بیشتر است- می‌باشند، باحتمال بسیار قوی از خط انحرافی حسن بی‌علی بطائني وبا پدرس سرچشمہ گرفته‌اند، که اصل هر دو نوشته از آنهاست، وبا دخل وتصرفی، گاه بهنعمانی و گاه به سعد بن عبدالله نسبت داده‌اند. بد نامی این پدر و پسر- چنانکه گذشت- موجب از

۶- احتمال تأثیر تفسیر حسن بن علی بعثائی و
یا پدرش، بر این دو رساله تا حدودی واضح است.

تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)
کتابی است که از نیمه دوم قرن چهارم، در
اوساط علمی انتشار. و به حضرت امام حسن
عسکری سلام الله علیه، یازدهمین پیشوای معصوم
شیعه منتسب است.



ترسم کلی کتاب:

این کتاب اضافه بر نسخه‌های خطی، و بعضًا قدیمی، چندین بار چاپ و اخیراً با تحقیق مدرسه الامام المهدي - عجل الله تعالى فرجه الشریف - در ۷۳۶ صفحه (با مجموع مقدمه، فهارس و توضیحی پیرامون کتاب) با عنوان: **التفسیر المنسوب الى الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری عليه السلام**، بچاپ رسیده است.

همچنانکه از نام آن پیداست، موضوع کتاب، تفسیر قرآن کریم است. در مقدمه کتاب آمده که حضرت امام حسن عسکری عليه السلام این تفسیر

الموسوى.
تلقیق اجازات به نحو مذکور، بنظر گروهی از
محققین بلامانع است.

نظر نگارنده توضیح عمل صاحب وسائل است،
و فعلًا - بخاطر پاره‌ئی جهات - از اظهار نظر در
مورد آن خودداری می‌شود.

خلاصه گفتار

- عدم انتساب رساله محکم و مستشبه -
بعنوان عین الفاظ روایت یا روایاتی - به ائمه
علیهم السلام تقریباً قطعی است.
- عدم انتساب آن به مرحوم سید مرتضی نیز
تقریباً قطعی است.
- احتمال انتساب آن به مرحوم نعمانی -
تألیفیاً یا روایه - اگرچه چندان قوی نیست، ولی
احتمال ضعیفی هم نیست.
- احتمال انتساب رساله سعد بن عبد الله به
ایشان، بسیار ضعیف است.
- هردو رساله، قطعاً ریشه در متون روایات
اهل بیت علیهم السلام دارند، و بسیاری از مضماین
هردو - حتی روایات تحریف - با الفاظ و عبارات
دیگر - مرسلاً یا مستنداً - از ائمه علیهم السلام به ما
رسیده است. و به احتمال قریب به یقین مقدار
فراآنی روایات در زمینه فضائل قرآن، انواع آیات،
دسته‌بندی موضوعی، دلالت آیات کتاب بر
حقانیت طریقه اهل بیت و بطلان سایر راههای
انحرافی، و به عبارت جامع: حضور فعال و روشن
قرآن در تمام زمینه‌های معارف و احکام اسلام، از
ائمه علیهم السلام - و بالخصوص امیر المؤمنین
علیه السلام - در اختیار قدماء اصحاب
بوده، که به صورت نقل بمعنی یا بمضمون، و با
سیک و ذوق شخصی مؤلفین آنها، در این دو رساله
فعلی درآمده است.

عيون اخبار الرضا عليه السلام، و احتمالاً تمامی آنرا در کتاب تفسیر خود، نقل می‌نماید. در تمام این موارد، از شخص مذکور، با تعبیر «رضی الله عنه» یاد می‌نمایند.

مرحوم صدوq تنها کسی است که از شخص مذکور، این کتاب را روایت می‌نماید.

پس از مرحوم صدوq، بر جسته‌ترین اندیشمندان شیعی، نه از کتاب، نه از مؤلف آن و نه از روایان اخیر - که کتاب را از حضرت امام حسن عسگری عليه السلام شنیده‌اند - حتی نامی نمی‌برند. در این میان، بالخصوص شیخ طوسی که بیشترین آثار علمی از او داریم، در هیچ‌یک از کتب علمی متنوع خود: در تفسیر، فقه، رجال، حدیث، نه تنها از آن نقل نمی‌کند، که حتی نام آن افراد را نیز نمی‌برد.

تنها شخصیتی که در این دوره (اوائل قرن پنجم) از این کتاب و مؤلف آن نام می‌برد احمد بن حسین غضایبی است که صریحاً محمد بن القاسم جرجانی را «ضعیف کذاب» و کتاب را مجعلو می‌داند.

در قرن ششم، مرحوم ابن شهرآشوب (متوفی ۵۸۸)، در کتاب معالم العلماء، کتابی بنام «تفسیر العسکری من املاء الامام عليه السلام» را به حسن بن خالد برقی نسبت می‌دهد که ۱۲۰ جلد است، یعنی پس از گذشت حدود سه قرن از شهادت امام عليه السلام، برای نخستین بار نام این کتاب در مصادر شیعه برده می‌شود.

در قرن ششم، قطعاتی از همان تفسیر محمد بن القاسم جرجانی، در کتابهایی که جنیه نقل معجزات و کرامات دارند، آمده است که عمدتاً عبارتند از: مناقب ابن شهرآشوب، خرائج و جرائح قطب الدین راوندی (متوفی ۵۷۳) احتجاج طبرسی (احتمالاً متوفی نیمة اول قرن ششم)، و این کتاب

را مدت هفت سال بر نویسنده‌گان آن (که دو نفرند) املاء فرموده، و نمیدانیم آیا کتاب فعلی، نتیجه همان هفت سال است، یا اصل کتاب بیشتر بوده، و این در حقیقت جزئی از آن تفسیر اصلی است؟ کتاب فعلی مشتمل است بر تفسیر: استعاده، بسم الله، فاتحه الكتاب، اکثر سوره بقره بشرح ذیل: از اول سوره بقره تا آیه ۱۰۸، واز آیه ۱۵۳ تا آیه ۱۷۵، واز آیه ۱۹۴ تا آیه ۲۰۶، و بخشی از آیه ۲۸۲.

سیر اجمالی کتاب:

با اینکه حضرت امام حسن عسکری عليه السلام در نیمه دوم قرن سوم هجری (هشتم ربیع الاول ۲۶۰) به شهادت رسیده‌اند، ولی ظاهراً تا یک قرن بعد، نامی از تفسیر ایشان در میان نبوده است. در این یک قرن، شمار زیادی از بزرگان علمی شیعه، در زمینه‌های حدیث، فقه، تفسیر، رجال... می‌زیسته‌اند، همچون: احمد برقوی، علی بن ابراهیم قمی، احمد بن ادريس، محمد بن یعقوب کلینی، ابن قولویه، محمد بن همام بغدادی، ابن عقده (زیدی مذهب) محمد بن ابراهیم نعمانی... و صدھا چهره بارز علمی دیگر که آثار نسبتاً فراوانی، فعلًا از آنان در دست است، و هیچ‌یک از آنان نه تنها حدیثی از آن نقل نکرده‌اند که حتی نامی از کتاب و یا روایان آن نبرده‌اند.

حدود یک قرن پس از وفات حضرت، شخصی بنام محمد بن القاسم الجرجانی الاسترآبادی (منسوب بگران فعلی) که با القاب «مفسر»، «خطیب» شناخته می‌شود، این کتاب را برای مرحوم شیخ صدوq (متوفی ۳۸۱) نقل می‌نماید. مرحوم صدوq، قطعاتی از آنرا در کتاب گرانمایه «من لا يحضره الفقيه» توحید، امالی،

تفسیر امام را در حقیقت متعلق بحسن بن خالد برقی می‌داند.

در میان مؤیدین کتاب با چهره‌های اندیشمند و گرانمایه‌ئی روپرتو هستیم، همچون:

۱- محقق کرکی، در یکی از اجازه‌های خود.^(۱۶)

۲- شهید ثانی، در کتاب اخلاقی خود «منیه‌المرید» و در اجازه‌ئی به پدر شیخ بهائی^(۱۷)

۳- مجلس اول، در شرح من لا يحضره الفقيه، بنام روضة‌المتقين،^(۱۸) و در شرح فارسی فقیه.

۴- مرحوم مجلسی صاحب بحار الانوار، که در مقدمه بحار راجع باعتبار کتاب نیز بخشی دارد.^(۱۹)

۵- مرحوم شیخ حر عاملی، مؤلف کتاب گرانقدر وسائل الشیعه، که اضافه بر نقل از کتاب، در خاتمه

وسائل بخشی پیرامون اعتبار آن دارد.^(۲۰)

۶- سید نعمۃ‌الله جزائری.

۷- شیخ سلیمان بحرانی، در «الفوائد النجفیه».

۸- سید عبدالله شبر.

۹- ۱۰- ۱۱- ۱۲- در کتب تفسیری فیض کاشانی، سید‌هاشم بحرانی (صاحب برهان)،

عبدعلی حویزی (در نور الثقلین) شیخ ابوالحسن شریف در تفسیر مرآة‌الأنوار.

۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- در کتابهای رجالي: اکلیل الرجال، تأییف ملام محمد جعفر

خراسانی، منتهی المقال، تعلیقۀ مرحوم وحید بهبهانی بر منهج المقال، رجال مرحوم طه نجف،

تفییق المقال مرحوم مامقانی، و پاره‌ئی کتب رجالي دیگر.

۱۸- محدث نوری، در مستدرک السوائل، (شرح مشیخه فقیه، طریق صدقه به محمدبن القاسم) که الحق بحث جامع و مستوفی است، و

تقریباً بهترین نوشته در اثبات صحت کتاب است. ایشان اصل کتاب را بیشتر از کتاب فعلی، و در حدود همان تفسیر حسن بن خالد برقی (یعنی

اخیر اعتراف دارد این تفسیر همچون سایر مصادر شیعه معروف و مورد اتفاق نیست، ولذا فقط سند خود را به آن نقل می‌نماید.

در قرن هفتم- هشتم، «ابن داود حلی» در رجال خود، شخص مذکور را «کذاب» توصیف می‌نماید. او در کلام خود رمز «لم» بکار می‌برد، شخص مذکور از ائمه علیهم السلام نقل ننموده است.

همچنین علامه حلی، در رجال خود، دقیقاً همان سخن ابن غضایری را تکرار، و شخص مذکور را «ضعیف کذاب» توصیف می‌نماید. اصولاً بعد از شیخ صدقه، تا حدود صفویه، باستانی چند کتاب که بعضی را نام برده‌یم، و باستانی حسن بن سلیمان حلی (اوائل قرن نهم) در کتاب «المختصر» در مصادر معروف شیعه، در حدیث، فقه، تفسیر، نشانه‌ئی از تفسیر و مولف آن نیست.

از زمان صفویه (قرن دهم) تا زمان حال، بحث برسر صحت انتساب تفسیر به حضرت امام علیهم السلام داغ و جنجالی‌آمیز بوده است. عده‌ئی آنرا صحیح، و آنرا املاء حضرت، و معجزات و کرامات منقول در آن را واقعی، و مطالب آنرا از اسرار و لطائف اهل بیت علیهم السلام به حساب می‌آورند.

و معتقدند آنانکه با مایه‌های کلام اهل بیت علیهم السلام آشناei دارند، عبارات تفسیر را صادر از اهل بیت عصمت و طهارت می‌دانند، و در مقابل جمعی دیگر آنرا قطعاً مجعل، ساخته و پرداخته محمدبن القاسم جرجانی، با مطالبی سبک و مبتذل که در شأن یک انسان عالم نمی‌دانند چه رسد بامام معصوم علیهم السلام!^(۲۱) البته مرحوم محقق داماد (در کتاب شارع النجاة) با تکرار کلمات ابن غضایری درمورد مؤلف کتاب،

این سیر اجمالی دیدگاهها و نظرات مختلف در مورد این تفسیر بود. اینک بشرح و تحقیق پیرامون آن می‌پردازیم، و چون عمدۀ ترین انتقاد بر کتاب و مؤلف آن، از سوی ابن غضایبری مطرح شده، و سخن او نیز به سختی مورد بحث و نقادی قرار گرفته، نخست سخنان او را نقل، توضیحی پیرامون گفتارش می‌دهیم.

سخن ابن‌غضایبری:

مرحوم ابن‌غضایبری (متوفی نیمه اول قرن پنجم) می‌فرماید: محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی: روی عنه ابو جعفر ابن بابویه، ضعیف کذاب، روی عنه تفسیراً، یرویه عن رجالین مجھولین، احدهما: یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد، والاخر: علی بن محمد بن یسار، عن ابیهما، عن ابی‌الحسن الثالث علیه‌السلام، والتفسیر موضوع، عن سهل الدین‌بی‌جی عن ابیه، باحدیث من هذه المناکیر^(۲۰).

این داؤد حلبی (متوفی نیمه اول قرن هشتم) می‌فرماید: محمد بن القاسم، و یقال: ابن ابی‌القاسم المفسر الاسترآبادی «لم»: روی عنه ابو جعفر ابن بابویه، کذاب^(۲۱) راجع به رمز «لم» توضیحی گذشت، و احتمال اشتباه وجود دارد، که اصل آن «غض» (یعنی: ابن غضایبری) باشد.

مرحوم علامه حلبی (متوفی ۷۲۶) می‌فرماید: محمد بن القاسم و قبیل: ابن ابی‌القاسم المفسر الاسترآبادی: روی عنه ابو جعفر ابن بابویه، ضعیف کذاب، روی عنه تفسیراً یرویه عن رجالین

* این اسماء - به ضمیمه اسماء دیگری -، از مستندر ک حاجی نوری، و رساله آفای استادی، که در آخر چاپ جدید کتاب آمده نقل شده است.

۱۲۰ جلد) می‌دانند.

۱۹- مرحوم علامه آقابزرگ تهرانی، در الذریعه، جلد چهارم (بعنوان: تفسیر السعکری علیه‌السلام) که اضافه بر تحقیقات مرحوم نوری، خود ابداعاتی دارد^{*}، ایشان تفسیر حسن بن خالد را از امام هادی علیه‌السلام می‌دانند.

در مقابل، بهترین نوشته که بمناقادی کتاب پرداخته، و آنرا مجھول و بی‌اساس توصیف کرده و الاخبار الدخلیه ۱۱۲/۲۲۸ اثر علامه متتبع

معاصر حاج شیخ محمد تقی تستری است.

عمده‌ترین دلیل منکرین: ضعف و لااقل جهالت محمد بن القاسم جرجانی، جهالت دو راوی اخیر، سبک و مبتذل بودن متن کتاب که با سایر روایات معصومین علیهم السلام تشابهی ندارد، عدم اعتماد بزرگان اصحاب چه قبل و چه بعداز صدق.

و اساسی‌ترین دلیل مؤیدین: اعتماد صدق بز این شخص که خود معاصر او بوده و مباشرة از او نقل نموده، بکار برده آن تعبیر «رضی الله عنہ» بعداز نام او، قرب عهد صدق به عصر ائمه علیهم السلام که خود بدعاه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه بدنیا آمده، آشناشی دقیق و عمیق صدق با روایات اهل بیت علیهم السلام، نقل شیخ طوسی و شیخ مفید از این کتاب (در اجازه محقق کرکی و شهید ثانی)، اعتماد گروهی از محققین در طی سده‌های گذشته بر آن، مطابقت مضامین روایات آن با سایر روایات و شواهد تاریخی.

این نکته اخیر موجب بروز یک دیدگاه جدید در مورد کتاب شده، باین معنی که این تفسیر همچون سایر کتابها، دارای روایات صحیح و غیر صحیح است، بنابراین آنچه با شواهد تاریخی و سایر روایات مطابقت دارد مورد قبول، و بقیه مردود است.

همین اختلاف شاید منشاء ابهام نام پدر او شده، که آیا قاسم است، یا علی و کنیه او ابوالقاسم؟ در حقیقت مرحوم علامه ابن داود با تعبیر «قیل» و «یقال» اشاره بهمین اختلاف و تردید دارند، که خود حاکی از دقت نظر آنان است نه سهو و اشتباه.

۲- ابن غضایری، دور اوی بعد از مفسر را بعنوان «مجهول» توصیف می‌نماید، در حالی که نام خودشان، پدرانشان، اجدادشان، موطن آنان (استرآباد) مذهب آنان (کنانمن الشیعه الامامیه) همگی معلوم است، چگونه می‌توان آنان را «مجهول» دانست؟^(۲۱)

از این اشکال جواب داده‌اند که آن دواز لحاظ وثاقت مجهول هستند، یعنی در اصطلاح اهل رجال «مجهول» هستند، و شناخت نام و موطن و مذهب آنان، رافع جهالت مذکور نیست. به نظر نگارنده، بشرحی که خواهد آمد، این دو شخص مذکور، کاملاً مجهول، حق با ابن غضایری است که چنین تعبیری از آنان نموده، و خواهیم گفت انسان‌الله این دو نفر بجز بطريق محمدبن القاسم جرجانی، در هیچ مصدر و سندی، نام آنان وجود ندارد، و اگر کسی بخواهد کتاب باین مفصلی راجع و به یک امام معصوم و مشهور نسبت دهد، چه مانعی دارد که اسم ثلاثی -پسر، پدر، جد- دونفر را نیز جعل کند که اصولاً وجود خارجی نداشته باشند؟

۳- اسم راوی دوم: علی بن محمدبن یسار آمده، در حالی که در کتاب فعلی، علی بن محمدبن سیار است.

در حقیقت نام جد این شخص در مصادر متعدد، مختلف است: یسار، سیار، سنان، صیاد، و چون این اسم وهمی است، و حاکی از شخص خارجی نیست، تحقیق ضبط صحیح آن بدون فایده است.

۴- صریح عبارت ابن غضایری این است که

مجهولین، احدهما: یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد و الاخر: علی بن محمدبن یسار، عن ابیهما، عن ابی الحسن الثالث علیه السلام، والتفسیر موضوع، عن سهل الدیباجی، عن ابیه، باحدیث من هذه المناکیر^(۲۲)!

عبارت علامه با اضافه مختصری، همان کلام ابن غضایری است.

بر عبارت ابن غضایری و علامه، چندین اشکال اساسی و مهم گرفته شده، چه از طرف مؤیدین کتاب که همین اشکالات را طعن بر ابن غضایری- و متابعت علامه قرار داده، و بشدت باوتاخته‌اند که او اصولاً شناخت دقیقی از کتاب و مؤلف نداشته، و در این چند سطر مرتكب چند اشتباه بزرگ گردیده، بلکه از طرف جمعی، همین اشتباهات را مؤید نفی انتساب کتاب بابن غضایری معروف دانسته‌اند. و همچنین از طرف منکرین کتاب، قبول شده که عبارت ابن غضایری و علامه حاوی اشتباهات واضحی است.

اینک بشرح و توضیح این اشتباهات می‌پردازیم:

۱- در عبارت علامه و ابن داود، نام مفسر را «محمدبن ابی القاسم» نیز بعنوان «قیل» نقل کرده، در صورتیکه نام او در مصادر موجود: محمدبن القاسم است.^(۲۳)

این اشتباه اگر چه صحیح باشد، اختصاص علامه و ابن داود ندارد، در بعضی موارد، مرحوم صدوق از همین شخص، با عنوان: محمدبن ابی القاسم یا، می‌کند^(۲۴)، و در یک روایت از او با نام «محمدبن علی الاسترآبادی» یاد می‌کند^(۲۵) حدیث مذکور عینه در تفسیر فعلی موجود است- و از سوی دیگر، ما هیچ راهی برای شناخت این شخص، بجز مرحوم صدوق نداریم، و اصولاً نام او در سایر مصادر و منابع حدیث، نیامده است، و

(۲۹)

الذی یشرفه‌الله تعالیٰ به...»

این عبارت ظاهر است که گوینده آن و مخاطب حضرت علیه السلام پدران این دو شخص می‌باشند و شاید همین مقدار، موجب توهمنقل کتاب از پدران شده، ولی بهر حال، در کتاب فعلی راوی تفسیر دو شخص مذکورند، نه پدران آنها.

۵- ابن‌غضایری، تفسیر را بامام هادی علیه السلام نسبت داده، در صورتیکه انتساب آن بامام حسن عسکری کاملاً معروف و مشهور است. ما دقیقاً نکته کلام ابن‌غضایری را نمی‌دانیم. ولی به دو نکته باید توجه کرد: ۱- در اول کتاب آمده، راویان اصلی تفسیر، در مدت هفت سال آنرا از حضرتش شنیده‌اند، و چون مدت امامت امام عسکری علیه السلام دقیقاً کمتر از شش سال است، شاید مرحوم ابن‌غضایری احتمال داده آنها تفسیر را از حضرت هادی علیه السلام شنیده‌اند. و نظیر این را مرحوم علامه تهرانی احتمال داده که کتاب «تفسیر العسکری علیه السلام» که ابن شهر آشوب آنرا بحسن بن خالد بر قی نسبت داده، املاء حضرت هادی باشد نه حضرت عسکری علیه‌السلام.

۲- نخستین حدیثی که در تفسیر فعلی بعد از مقدمه آن آمده اینگونه است: فکان اول مالامی علينا و کتبناه: حدثی ابی علی بن محمد، عن ابیه محمد بن علی^(۳۰).... و احتمال دارد در نسخه ابن‌غضایری چنین بوده: حدثی علی بن محمد... و این منشأ توهمنقل انتساب آن بحضرت هادی علیه السلام بوده است.

۶- از این عبارت «والتفسیر موضوع عن سهل الدیباجی، عن ابیه...» چنین استفاده می‌شود که سهل الدیباجی، از پدرش، این تفسیر را وضع و جعل نموده، در صورتی که نام سهل الدیباجی و پدرش در هیچ سند این تفسیر

این دو نفر از پدرانشان، از حضرت هادی علیه‌السلام تفسیر را نقل می‌کنند، در صورتی تفسیر موجود صراحت دارد، که همان دونفر را وی هستند، نه پدرانشان.

این بعنوان قویترین اشتباه بمطرح شده، که تقریباً دو طرف آنرا قبول دارند.

نگارنده بتعجب است چگونه این اشکال را به ابن‌غضایری - و تبعاً بعلامه نمسوده‌اند، در صورتیکه این مطلب (عن ابویهم) در کتب صدوق، راوی اصلی و منحصر به‌فرد کتاب آمده است. مرحوم صدوق در کتاب شریف من لا يحضره الفقيه فقط یک حدیث از این تفسیر را اینگونه نقل می‌نماید: وروی لی محمد بن القاسم الاسترآبادی عن یوسف بن محمد بن زیاد وعلی بن محمد بن یسار، عن ابویهم، عن الحسن بن علی... و بعد از نقل حدیث می‌فرماید: والحدیث طویل، اخذنا منه موضع الحاجه، وقد اخرجته فی تفسیر القرآن.^(۳۱)

و همچنین در کتب متعدد خود همین عبارت (عن ابویهم) را دارد. محقق کرکی وشهید ثانی در اجازه‌های خود نیز (عن ابویهم) را در سند تفسیر آوردند.^(۳۲) علامة تهرانی- و دیگران- احتمال داده‌اند عبارت (عن ابویهم) در عبارات مرحوم صدوق زائد است. ولی باید در نظر داشت، از نظر علماء رجال وحدیث، وجود تشویش واضطراب در سند روایت، خود از عوامل ضعف روایت است. بهر حال، بهتر بود این اشکال را به‌مرحوم صدوق می‌نمودند، نه ابن‌غضایری.

از سوی دیگری، در اول تفسیر فعلی چنین آمده است: فقلنا: فماذا تأمرنا ايها الامام ان نصنع في طريقنا الى ان ننتهى الى بلد خرجنا من هناك وكيف ندخل ذلك البلد ومنه هربنا وطلب السلطان البلد لنا حيث ووعيده ايانا شديدا؟ فقال عليه السلام: خلفا على ولديكما هذين لا فيد هما العلم

کتاب و حال راویان آن، با شواهد عینی تاریخی، و بدور از هرگونه یکسونگری است، انشاء الله.

در مقدمه کتاب، از زبان راویان آن (یوسف بن محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سیار) آمده است: در زمان امارت حسن بن زید^{*} در استرآباد (گرگان فعلی) میزیستند، و چون شخص مذکور بتحریک زیدیها مردم را میکشته، اینان همراه پدرانشان، از ترس، به محضر حضرت امام عسکری علیه السلام می‌رسند. حضرتش با گرمی از آنان استقبال می‌کند و آرامش قلبی بآنان می‌دهد پدرانشان از احضرت کسب تکلیف می‌کنند که حضرتش توصیه می‌فرمایند: این دو فرزند را نزد من بگذارید تا علمی که شرف آنانست، بدیشان بیاموزم. آنان پذیرفته و فرزندان خود را خدمت حضرتش گذارد، خود به دیار خویش بر می‌گردند. بعدها نامه پدرانشان می‌رسد که حسن بن زید اموال آنانرا مسترد، و مشکلات آنان بر طرف شده است، و اضافه بر آن حسن بن زید از آنان خواسته همچنان در خدمت حضرت عسکری علیه السلام بوده و از محضرش فیض برند. آنان هم در طی هفت سال خدمت حضرتش رسیده این مطالب را روزانه، یادداشت می‌نمودند^(۳۱)... در این کتاب، برخی حوادث تاریخی، در اندیشه مؤلف وجود دارد، نه در واقعیت‌های عینی همانطور که ملاحظه می‌شود، از همان ابتدای کتاب، مطالب را خارج از حقایق تاریخی نقل می‌نماید. از این عبارت معلوم می‌شود آنها بعد از گذراندن مدتی خدمت حضرت. یعنی از زمان ورود، تا زمان بر طرف شدن گرفتاریهای پدرانشان. مدت هفت

وجود ندارد. بنظر نگارنده، این عبارت، باقطع نظر از اشکال فوق، اصولاً قاصر و نارسا، و از نظر ترکیب ادبی خالی از تعقید نیست. از این عبارت نمی‌توان فهمید واضح کتاب، سهل الدیباجی است، یا پدرش؟ باحتمال بسیار قوی، عبارت افتادگی دارد، و احتمالاً اصل آن چنین بوده: والتفسیر موضوع، و عن سهل الدیباجی... و این عبارت عطف باشد بر عبارت سابق: برویه عن رجلین .. یعنی: مفسر جرجانی تفسیری را از دو شخص مجھول نقل کرده و نیز از سهل دیباجی، از پدرش، روایات منکر نقل نموده است. در اینصورت، مراد او این نیست که این تفسیر را از سهل الدیباجی از پدرش نقل کرده، بلکه از سهل روایات و احادیث منکر، غیر از کتاب فعلی، روایت نموده است. در بحثهای آینده خواهیم گفت: مفسر استرآبادی، اضافه بر روایت تفسیر، از پاره‌ای اشخاص روایات متفرقه نقل نموده، و سهل یکی از آن افراد است، البته حسب اطلاع ابن غضایری، چون در روایات موجود، هنوز به حدیثی از مفسر از سهل الدیباجی برخورد نمایم.

با این توضیحات، تمامی اشکالات وارد بر عبارت ابن غضایری قابل دفع است، اگرچه اشکال پنجم قویترین اشکال بشمار می‌رود، و همچنین نارسائی عبارت. در اشکال ششم- به حال خود باقی می‌ماند، زیرا سهل الدیباجی معاصر صدوق (یک سال قبل از صدوق وفات یافته) و روایت کردن مفسر جرجانی از او بسی بعید است.

تحقيق و بررسی:

برای روشن شدن چهره اصلی مؤلف، وارزش کتاب، نیاز به تحقیق بیشتری داریم. روشن کلی ما، تطبیق

* اولین علوی والی آن مناطق، از سال ۲۵۰ تا ۲۷۰ بر آن نواحی حکومت داشته. در منابع تاریخی (همچون اعیان الشیعه...) از او به نیکی یاد می‌کنند.

چگونه عباس عمومی پیغمبر در وقت ساختن مسجد در مدینه بوده و یا عمر امام حسن و امام حسین علیهم السلام در وقت ساختن مسجد چند سال بوده که در کتاب حضرت زهرا سلام الله علیها نشسته بودند؟!

اما دو راوی اصلی کتاب: یوسف بن محمد بن زیاد، و علی بن محمد بن سپار، که مدت هفت سال روزانه خدمت حضرت مسیح بن مسیح در عادت‌آباد از سرشناس‌ترین چهره‌های اصحاب حضرت باشند، در هیچ‌کجا از منابع رجالي، تاریخی، حدیثی شیعه جزء اصحاب حضرت نامشان وجود ندارد، چه رسد به توثیق یا تضعیف. نخستین کتابی که از اصحاب حضرت عسکری نام برده و فعلاً موجود - رجال بر قی است. بر قی، ۱۴ یا ۲۰ سال پس از شهادت حضرت عسکری علیه السلام، وفات‌یافته، و نزدیک‌ترین مصدر رجالي، در این باره بشمار می‌آید ایشان در شمار اصحاب حضرت، هیچ نامی از این دونفر نمی‌برد. در کتب رجالي متأخر، نه نجاشی و نه شیخ، هیچ نامی از این دو نمی‌برند، با اینکه نه فقط این تفسیر در دسترسشان بوده. بلکه روایت این دونفر از امام عسکری علیه السلام در موارد متعدد از کتب مرحوم صدوق، و بالخصوص در کتاب من لا يحضره الفقيه، قطعاً در معرض دید آنها بوده، ولی آنان هیچ اشاره‌ئی حتی بنام این دونفر ننموده‌اند. مرحوم شیخ طوسی، در رجال خود، در اصحاب حضرت عسکری علیه السلام، نام ۱۰۲ نفر را می‌برد، که فعلاً روایت معظم آنان در دست نیست، حتی بعضی را اسم می‌برد و تصریح می‌کند که از حضرتش روایت نکرده‌و

* تعجب است مرحوم علامه تهرانی در الذریعه، مدت امامت حضرت را «حدود هفت سال» تعبیر می‌نماید تا با عبارت کتاب منسجم شود.

سال هم خدمت حضرت بنوشن تفسیر مشغول بوده‌اند، و بعد از این هفت سال و اندی، هیچ‌گونه عبارتی حاکی از اینکه بـخاطر وفات حضرت نوشتن را قطع کرده‌اند، بکار نبرده‌اند. از سوی دیگر، میدانیم مدت امامت حضرت عسکری علیه السلام از سال ۲۵۴ هجری، تا سال ۲۶۰ هجری بوده، و بطور دقیق، از سوم ربیع‌الاول، ۲۶۰، که دقیقاً می‌شود: ۵ سال و ۸ ماه و ۵ روز.^{۳۲} مؤلف که گویا آشناشی با حقایق تاریخ معاصر خود ندارد بدون بردن نامی از حضرت هادی علیه السلام این دو نفر را مدت هفت سال و اندی در خدمت حضرت عسکری علیه السلام فرض می‌نماید. البته می‌توان گفت این اشتباهی است از خود مؤلف، ولی بعد از چند صفحه، و از زبان حضرت امام عسکری علیه السلام چنین نقل می‌کند: قال [علی بن ابی طالب علیه السلام] ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما بمنی مسجدہ بالمدینہ و اشرع فیه بابه، و اشرع المهاجرون و الانصار ابوابهم اراد الله عزوجل ابانة محمد و آله الافضلين بالفضیله فنزل جبرئیل عن الله تعالیٰ بان سدوا الابواب عن مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله قبل ان ینزل بكم العذاب. فاول من بعث اليه رسول الله صلی الله علیه و آله یامرہ بسد الابواب العباس بن عبدالمطلب فقال: سمعاً وطاعة لله و لرسوله، و كان الرسول معاذین جبل، ثم مر العباس بفاطمه سلام الله علیها فرأها قاعده على بابها و قد اقعدت الحسن و الحسين عليهما السلام...^{۳۳}

می‌دانیم ساختن مسجد مدینه از همان روزهای اول هجرت شروع شد، ولادت امام حسن سال سوم هجرت، ولادت امام حسین سال چهارم هجرت، آمدن عباس عمومی پیغمبر به مدینه سال هشتم، و دستور بستن درهای مسجد، احتمالاً قبل از جنگ خندق، حال باید دیدگاه

به مفسر استرآبادی هیچ فایده‌ئی ندارد، و به این وسیله نمی‌توان اثبات روایات دیگر برای او نمود. حقاً باید گفت: با مراجعه بشواهد تاریخی، مدرکی در دست نداریم که اصل وجود آن در را اثبات نماید، چه رسد به اینکه مدت هفت سال، هر روز خدمت حضرت می‌رسیده‌اند.

محمدبن القاسم الجرجانی:

شواهد موجود در کلام صدوق و کسانی که پس از او آمده‌اند، حاکی از نقش فعال این شخص در تألیف کتاب فعلی است. تا آنجا که مدارک حدیثی ما نشان می‌دهد، به استثنای صدوق، هیچکس از او روایت نکرده است.

بزرگان حدیث و رجال که پس از صدوق آمده‌اند، عمدتاً شیخ و نجاشی حتی نام او را نبرده‌اند. معاصر آن‌دو یعنی ابن غضابی هم، دیدیم که چگونه از او یاد می‌کند. از ظاهر نسبت بجرجان (گرگان) معلوم می‌شود از آن دیوار است ولی نمیدانیم مرحوم صدوق در چه زمانی، و کجا با او ملاقات، واژ او روایت کرده است. در سفرهای صدوق - که روانشاد ربانی شیرازی، در مقدمه کتاب معانی الاخبار، بارنج فراوان مشخص نموده - نامی از سفر او بجرجان نمی‌بینیم. نکته قابل توجه آنکه مرحوم صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه فقط یک روایت از او نقل می‌کند با عنوان «روی لی...» و در مشیخه می‌فرماید: و ما کان فيه عن محمدبن القاسم الاسترآبادی، فقدر ویته عنة^(۴) وصولاً مرحوم صدوق، در مشیخه، طریق خود بمشایخ را نقل نمی‌کند، نمی‌دانیم چرا صدوق، از این تنها شیخ خود در مشیخه نام می‌برد؟ در صورتیکه یک روایت بیشتر از او نقل نمی‌نماید، و در اول آن تصویر می‌نماید که خود او شخصاً برایش روایت کرده است؟

فقط آنحضرت را در گ نموده، و با اینکه کتاب من لا یحضره الفقیه اختیارش بوده باضافه سایر کتب صدوق - معدالک هیچ اشاره‌ئی حتی بنام این دو نمی‌کند. بالخصوص که این دو، تفسیر مهمی را مباشره‌ف د یا بواسطه پدران. از امام معصوم نقل می‌نمایند، از این مطلب چه می‌توان فهمید؟

از سوی دیگر، نام این دو نفر، فقط و فقط از طریق محمد بن القاسم جرجانی به ما رسیده، یعنی حتی یک روایت نداریم که شخص دیگری، از این دو نفر نقل نماید.

بله مرحوم صدوق در امالی، فقط در یک مورد، از محمد بن علی استرآبادی، از این دو نفر نقل می‌نماید، و در اجازه علامه حلی به بنی زهره، سنددعای ندبه حضرت سجاد علیه السلام را چنین آورده: عن الحاكم ابى القاسم عبدالله بن عبيد الله الحسکانی، عن ابى القاسم علی بن محمد العمرى، عن ابى جعفر محمد بن باوبوه، عن ابى محمد بن القاسم بن محمد الاسترآبادی، عن عبدالملک بن ابراهیم و علی بن محمد بن سیار، عن ابى یحیی بن عبدالله بن زیدالعمری^(۳).

و مرحوم علامه تهرانی، در الذریعه، چنین نتیجه گرفته‌اند که اضافه بر مفسر جرجانی، دو نفر دیگر محمدبن علی استرآبادی، و ابو محمد بن القاسم بن محمد الاسترآبادی نیز از علی بن محمد بن سیار نقل نموده‌اند.

بنظر نگارنده، پر واضح است هر دو مغلوط بوده‌اند، در مورد اول، نام پدر مفسر - اگر قاسم باشد، نه ابوالقاسم - به علی تحریف شده، و همین روایت بعینه در تفسیر فعلی موجود است، و در مورد دوم کلمه الحسن سقط شده، که در اصل بوده: ابوالحسن محمد بن القاسم بن محمد الاسترآبادی، و اگر فرض کنیم همین صورت فعلی صحیح است، غیر از اضافه کردن دو مجہول دیگر

روایات این شخص- وطبعاً کتاب تفسیر هم داخل است- چند نقطه اشتراک می‌بینیم:

- ۱- تمامی این افراد، کاملاً مجهول هستند، تا آنجا که حتی نامی از آنان در سایر منابع رجالی، حدیثی، تاریخی... ما نیامده است. مثلاً همین احمد بن الحسن الحسینی که مباشرةً چندین روایت از امام عسکری علیه السلام نقل کرده، نه نام او، ونه حالات او، ونه روایت او، در هیچ مصدر دیگری موجود نیست.

این چهار نفر دو نفر راوی تفسیر، همگی «شیران علم» هستند، که نامشان منحصراً پس از نام مفسر جرجانی برده می‌شود، و مفسر جرجانی هم فقط مرحوم صدوق از او نام می‌برد.

- ۲- این اشخاص مجهول، در تمامی موارد، با یک واسطه وبا بدون واسطه، از یکی از سرشناس‌ترین چهره‌های شیعی و با سنی نقل می‌کنند، و هرقدر خود مجهول هستند، آن شخص از چهره‌های کاملاً سرشناس است. این دو شخص مذکور- بی‌واسطه و یا با واسطه پدران- و همچنین احمد بن الحسن الحسینی، از حضرت امام عسکری نقل می‌کنند، جعفر بن احمد و عبدالملک بن ابراهیم، با یک واسطه از سفیان بن عیینه نقل می‌نمایند. عبدالملک بن احمد هم با یک واسطه از یزید بن هارون واسطی نقل می‌کند. این دو شخص از معروف‌ترین چهره‌های سرشناس حدیث اهل سنت بشمار می‌روند.

این چه توجیهی دارد؟ آیا واقعاً مفسر فقط از اشخاص گمنام حدیث نقل کرده، احتمالاً آنان افرادی عالم و مورد وثوق بوده‌اند، ولی مثلاً چون عالم شهر و یا روستا بوده‌اند، معروفیتی نداشته و در کتب رجال و حدیث نام آنان نیامده؟ یا اینکه- خدای ناکرده- سخن این غضایری را درست بدانیم، و این شخص برای رد گم کردن، اضافه بر

نگارنده هنوز توجیه واضحی برای این کار او نمی‌داند، اگر چه عادتاً اینگونه تعابیر برای رفع پاره‌ئی ابهامات موجود، ناشی از امکان عدم ملاقات، بجهت فاصله زمانی و یا مکانی است ولی اطمینان به آن، با نبودن مصادر و شواهد تاریخی بس مشکل است.

این مطلب نیاز به تأمل فراوانتری دارد، تا آنجا که ممکن است به نتایج جدید و غیر متربقه- حتی احتمال اینکه نام او در آثار مرحوم صدوق جعل شده- رسید...

مرحوم علامه تهرانی، پس از آنکه تجلیل فراوانی از مفسر جرجانی، باعتبار اعتماد مثل شیخ صدوق بر او می‌نماید، می‌فرماید (ترجمه آزاد): این شخص اضافه بر دو شخص مذکور، از عده‌ای از مشایخ نیز حدیث نقل می‌نماید، دراین راستا می‌توان از مشایخ دیگر او نام برد:

- ۱- احمد بن الحسن الحسینی، بوسیله این شخص چندین روایت از امام عسکری(ع) نقل می‌نماید که در تفسیر نیامده است. اول جزء دوم عيون اخبار الرضا، ده حدیث بوسیله او نقل نموده.
- ۲- عبدالملک بن احمد بن هارون: امالی، مجلس ۵۸.

- ۳- جعفر بن احمد: امالی، مجلس ۶۹.
- ۴- عبدالملک بن ابراهیم: در اجازه علامه حلی، نام او آمده. این مورد چهارم را نگارنده اضافه نموده.

علامه تهرانی چنین نتیجه می‌گیرند: فقد ظهر مما ذكرناه ان المفسر المذكور كان من المعروفين في عصره وكان من مشايخ الاجازة، السكثير المشايخ، والواسع الروايه.

با احترام به تحقیقات مرحوم آقا بزرگ تهرانی- رضوان الله عليه- نتیجه تأمل ما در اسانید و متون روایات مفسر، اینست که اصولاً در مجموع

الله، ما احسن ادیم * هذه السماء، و انور هذه النجوم والكواكب؟ فقال الصادق عليه السلام: انكم لتقولون هذا، و ان المدبرات الأربعه ^۵ جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل و ملك الموت، ينظرون الى الارض فيرونكم واخوانكم فى اقطار الارض، و نوركم الى السموات واليهم احسن من انوار هذه الكواكب وانهم ليقولون كما تقولون ما احسن انوار هؤلاء المؤمنين ^(۳۱).

هدف او بيان روشنائي و درخشش نور مؤمنين بر اهل آسمانها و فرشتگان مقرب الهى است ولذا آنرا تشبيه بفروع و روشنائي ستارگان در شب نموده، ولی ستارگان شبی مهتابی به روشنائي روز! گويا توجه نداشته که در شب مهتابی بروشنائي روز، ستارگان درخشش و روشنائي کمی دارند، و عکس باید تشبيه می نمود به ستارگان شبهاي محاقد که درخشش خيره کنندهای دارند.

برای نورانیت قلوب، روایتی را که نزدیک به همین مضمون است، نقل می نمائیم، و با مقایسه متن آن با متن بالا، می توانید بهتر شیوه آنرا ارزیابی نمایید: حضرت باقر عليه السلام به عبدالله بن میمون قداح فرمود: یا ابن میمون، کم انتم بمعکه؟ قلت: نحن اربعه، قال: اما انکم نور فی ظلمات الارض ^(۳۲).

حال بادرنظر گرفتن مطالب بالا می توان گفت: مفسر جرجانی از چهرهای سرشناس عصر خود، از مشایخ فراوانی حدیث نقل کرده؟ اصولاً معیار برای درج شخصی در جمله «مشایخ» چیست؟ همینکه دریک حدیث آمده: «عن فلان» باید او را جزء «مشایخ» شمرد؟

*ادیم، در لغت بمعنی پوست است. مجازاً ادیم را بزر زمین اطلاق می کنند، اما بر آسمان.
۵ از نظر ادبی غلط است.

نسبت احادیث جعلی بچهرهای معروف، چند نام جعلی را بعنوان واسطه خود اختراع، و با استفاده از جهالت آنان، مطالب خود را به چهرههای معروف، مستند داشته است؟ متأسفانه باید گفت: شواهد موجود احتمال دوم را تأیید می کند.

۳- متون روایات این شخص، با اینکه واسطهها مختلف، راویان بعضی سنی و برخی شیعه، همه و همه- حتی تفسیر موجود- یکنواخت و با یک سبک ادبی واحد، و دارای یک روح و محتوای واحد است. البته ما می دانیم نقل بمعنى و یا به مضامون جایز است ولی این غالباً در جایی است که راوی اول، از امام نقل می کند، مثلًا: ما اگر روایات عمار بن موسی ساطعی را در یک جا جمع کنیم، لحن و تعبیر همه آنها تقریباً یکی است، ولی در باره مفسر جرجانی وضع فرق می کند، او از یک سو تفسیری را از امام عسکری عليه السلام نقل می کند که حضرتش طی هفت سال املاه فرموده‌اند، و از سوی دیگر روایت دارد لذا از «ابوهیره» ^(۳۳) ولی با تعجب می بینیم لحن، تعبیر روح، و محتوای هر دو یکی است. در صورتیکه امانت علمی در اینگونه موارد اقتضاء می کند هر متن را دقیقاً همانگونه که هست نقل نماید.

در یک نمونه که از تفسیر آوردیم، دیدیم ایشان به ربط قضایای خارجی توجهی ندارند (و بقول شوخي مشهور: مرحوم آقا قائل بربط نیست) نکته لطیف اینجاست که در این روایات متفرقه- که بقول مرحوم تهرانی از مشایخ دیگر ایشان است- همین بی ربطی ملاحظه می شود، در عیون اخبار الرضا، از احمد بن الحسن، از امام عسکری، از پدران بزرگوار، از موسی بن جعفر سلام الله عليهم اجمعین- چنین نقل می نماید: کان قوم من خواص الصادق عليه السلام جلوساً بحضرته فی لیلة مقرمة مضحية، فقالوا: یا بن رسول الله صلی الله علیه و

الاجماع عليه، او موافقته لما داشت العقول اليه، او الاشتها رفی السیر والكتب بين المخالف والمتألف، الاما اورد ته عن ابی محمدالحسن العسكري عليه السلام فانه ليس في الاشتها على حد ما سواه، وان كان مشتملاً على مثل الذى قدمناه، فلاجل ذلك ذكرت اسناده فى اول جزء من ذلك دون غيره، لأن جميع مارویت عنه عليه السلام انما رویته باسناد واحد من جملة الاخبار التي ذكرها عليه السلام في تفسيره.^(٤٠)

وطريق خود را چنین می آورد: حدثني به السيد العالم العابد ابو جعفر مهدى بن ابى حرب الحسينى المرعشى رضى الله عنه، قال: حدثنى الشیخ الصدوq ابو عبد الله جعفر بن محمدبن احمد الدوریستی رحمة الله عليه، قال: حدثنى ابى محمدبن احمد، قال: حدثنى الشیخ السعید ابو جعفر محمدبن على بن الحسین بابویه القمی رحمة الله.^(٤١)

این طریق بعینه همان طریق اول است. در مصادر موجود از قرن چهارم تا قرن دهم طریق دیگری به تفسیر در اختیار نیست. در قرن دهم ابتداء محقق کرکی و سپس شهید ثانی، در دو اجازه مفصل خود، طریق خود را به این کتاب نقل فرموده‌اند که منتهی می‌شود به شیخ طوسی، از ابن غضایبری (پدر) از شیخ صدق، و به شیخ مفید از شیخ صدق، واینک متن عبارات: اجازه محقق کرکی: ... عن الشیخ الامام عماد الفرقة الناجية ابی جعفر محمدبن الحسن الطوسی، قال: اخبرنا ابو عبد الله الحسین بن عبید الله الغضاپیری انا ابو جعفر محمدبن بابویه ثنا محمد بن القاسم المفسر الجرجانی، ثنا یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سنان عن ابویهما، عن مولانا و مولی کافقا لانا ابی محمدال العسكري.^(٤٢)

ورود تفسیر در میراثهای علمی ما:

چاپ جدید تفسیر، براساس شش نسخه خطی - قدیمترین آنها ۸۰۸ هـ - و دو نسخه چاپی انجام گرفته. در این نسخهای، دو سند در اول آنها آمده است:

۱- قال الشیخ ابوالفضل شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل القمی ادام الله تاییده، حدثنا السيد محمد بن شراحت^(٤٣) الحسینی الجرجانی، عن السید ابی جعفر مهدی بن الحارث^(٤٤) الحسینی المرعشی، عن الشیخ الصدوq ابی عبدالله جعفر بن محمد الدوریستی، عن ابیه، عن الشیخ الفقیه ابی جعفر محمدبن على بن الحسین .. (مرحوم شیخ صدق).

۲- قال محمدبن على بن محمد بن جعفر بن الدقاد، حدثنى الشیخان السقیهان ابوالحسن محمدبن احمدبن على بن الحسین بن شاذان، و ابومحمد جعفر بن احمدبن على القمی رحمة الله قال: حدثنا الشیخ الفقیه ابو جعفر محمدبن على بن الحسین ... (مرحوم شیخ صدق).

با اینکه پارهای از این افراد کاملاً آشنا نیستند، ولی چون ظاهراً همکی از مشایخ اجازه و حدیث هستند، از این بحث صرف نظر می‌کنیم، و فرض وناقث و جلالت آنان را می‌نمایم، ولی با توجه به اسامی می‌توان دریافت، این تفسیر بعد از مرحوم صدق، بوسیله بزرگان و اساطین مذهب، همچون شیخ سفید، شیخ طوسی، سید مرتضی.. روایت نشده است و شاید همین نکته جهت سبب مهجوریت (یعنی عدم شهرت) کتاب گردیده است، تا آنجا که مرحوم طبرسی در اوائل کتاب احتاج، فقط سند خود به این تفسیر را نقل می‌نماید، بخاطر اینکه این کتاب همچون سایر کتابها مشهور نیست. طبرسی می‌فرماید: ولا نأتی فی اکثر مانورده من الاخبار باسناده، اما الوجود

الى الشیخ ابی جعفر لان اصول المذهب کلها ترجع
الى کتبه و روایاته^(۴۴)

«تلقیق اجازات» از نظر عده‌ای از محققین
بلامانع است، و بالخصوص در مورد کتاب فعلی،
می‌توان آن را بدون اشکال دانست. توضیح آنکه
در عبارتی که از کتاب من لا يحضره الفقيه نقل
کردیم، دیدیم مرحوم شیخ صدوق نقل مفصل
روایت را به کتاب «تفسیر» خود ارجاع داده، که
علوم می‌شود در آن کتاب تفسیر، قطعاً از تفسیر
امام علیه السلام نقل کرده است، مرحوم شیخ و
نجاشی، هم نام کتاب تفسیر را برده و هم طریق
خود را به مجموع آثار مرحوم صدوق آورده‌اند.

مرحوم نجاشی: محمدبن علی بن الحسین بن
موسى بن بابویه القمي، ابو جعفر، نزیل الری، شیخنا
وفقیهنا و وجہ المطایفه بخراسان.. و له کتب کثیره،
منها... کتاب مختصر تفسیر القرآن.. کتاب
تفسیر القرآن... اخبرنا بجمعیع کتبه و فرأت بعضها
علی والدی علی بن احمد بن العباس النجاشی
رحمه الله و قال لی: اجازتی جمیع کتبه لما سلمتنا
منه بیغداد.

مرحوم شیخ: محمدبن علی بن الحسین بن
موسى بن بابویه القمي رحمه الله، یکنی ابا جعفر،
کان جلیلا حافظاً للحادیث بصیراً بالرجال، ناقداً
للأخبار، لم یُرِفِ القمیین مثله فی حفظه و کثره
علمه، له نحو من ثلاثة مصنفات، و فهرست کتبه
معروف، انا اذکر ما یحضرنی فی الوقت من اسماء
کتبه، منها: .. کتاب التفسیر، لم یتمه... اخبرنا
بجمعیع کتبه و روایاته جماعة من اصحابنا منهم:
الشیخ ابو عبد الله محمدبن محمدبن النعمان، و
ابو عبد الله الحسین بن عبید الله و ابا والحسین
جعفرین الحسین بن حسکة القمي، و ابوزکریا
محمدبن سلیمان الحرانی، کلهم عنه^(۴۵).
بنابراین می‌توان اطمینان داشت که تفسیر

اجازه شهید ثانی: ولنذکر طریقاً واحداً
هواعلى ما اشتغلت عليه هذه الطرق الى مولانا و
سیدنا و سیدالکائنات رسول الله صلی الله علیه
وآلہ، ويعلم منه ايضاً مفصلاً أعلى ما عدنا من السندا
الى کتب الحديث كالتهذيب والاستبصار والفقیه
والمدینه والکافی وغيرها. اخبرنا شیخنا السعید
نورالدین علی بن عبدالعالی... عن شاذان بن
جبرئیل، عن المفید، عن الصدوق ابی جعفر
محمدبن بابویه، قال: حدثنا محمدبن القاسم
الجرجاني، ق_____ال: حدثنا يوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد
بن سنان، عن ابوبهما، عن مولانا و سیدنا ابی
محمدالحسن بن علی^(۴۶)

اگرچه آثار رجالی و تاریخی ابن غضابی
(پدر) فعلآ مستقلآ در دست نیست، ولی در آثار
شیخ مفید و شیخ طوسی (که فوق العاده فراوان
است) هیچ اثر و نشانه‌ای نه از کتاب و نه از نام
راویان آن نمی بینیم. در حقیقت آنچه این دو
بزرگوار فرموده‌اند: «تلقیق اجازات» است به این
معنی که آثار شیخ طوسی را با اجازه نقل می‌کنند،
و شیخ هم جمیع آثار شیخ صدوق را با اجازه نقل
می‌نماید، و این کتاب هم جزء روایات شیخ صدوق
است.

پس می‌توان با «تلقیق» اجازه عام تا شیخ
طوسی، و اجازه ایشان تا مرحوم صدوق، این کتاب
را با اجازه نقل نمود. تأمل در عبارات خود مرحوم
شهید ثانی نیز این معنی را می‌رساند. هم ایشان
در بخش دیگری از این اجازه می‌فرماید: «و بهذه
الطرق نروی جمیع مصنفات من تقدم على الشیخ
ابی جعفر من المشایخ المذکورین و غيرهم، و جمیع
ما اشتمل عليه کتابه فهرست اسماء المصنفات و
جمیع کتبهم و روایاتهم بالطرق التي له اليهم، ثم
بالطرق التي تضمنتها الاحادیث و انما اکثرنا الطرق

بیت علیهم السلام است، در این کتاب به چشم نمی خورد. نکته لطیف اینجاست که همه عبارات او، چه آنچه از خود او است - چند صفحه اول تفسیر و چه آنچه از ائمه معصومین علیهم السلام است، و چه آنچه در روایات متفرقه - از طرق اهل سنت آورده، همه و همه دارای یک سبک و روش و یک لحن و تعبیر است.

عبارت را بیشتر با آب و تاب خاصی بیان می‌کند. اگر عنوان «خطیب» بیانگر عمل اجتماعی خود او باشد - و مثلاً عنوان پدر ویا جدش نباشد - یک نوع حالت خطابه گونه - البته عامیانه - در کل عبارات او مشهود است، اضافه بر اینکه کرامات و معجزات عجیبی را که فقط در این کتاب است نقل می‌نماید، غالباً این معجزات، از نظر تصور خارجی غیرمعقول، و از لحاظ تعبیری سبک است.

برای نمونه.. و فقط نمونه، و کرته باشد معمظ
کتاب را نقل نمود.. این قسمت کتاب را می آوریم:
الا انیکم برحقد جعله الله من آل محمد

كوايل ايام رجب من اوائل ايام شعبان؟
قالوا: بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله.
قال: هو الذي يهتز عرش الرحمن بموته وتستبشر
الملائكة بقدومه، و تخدمه في عرصات القيامة و
في الجنان من الملائكة ألف ضعف عدد اهل الدنيا
من اول الدهر الى آخره... قالوا: ومن ذلک يا
رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: هو مقبل عليكم
غضبانا، فاسألو عن غضبه، فان غصبه لآل محمد
خصوصا لعلى بن ابى طالب⁽⁴⁾ فسطمح السقوم
باعناقهم.. فإذا اول طالع عليهم سعد بن معاذ وهو
غضبان، فـ ما قبل، فـ علم
رأه رسول الله صلى الله عليه وآله قال له: يا سعد، املأ
ان غضب الله لما غضبت له اشد، فما الذي اغضبك؟
حدثنا بما قلتة في، غضبك حتى احدثك بما

امام عليه السلام جزو اجزاء شیخ طوسی و شیخ مفید، و ابن غضاییری (پدر) بوده، بنابراین مانعی وجود ندارد که مرحوم محقق گرکی و شهید ثانی، با «تلفیق اجزاء» از آن نقل نمایند.

غرض نگارنده توجیه ورود این کتاب، از طریق شیخ طووسی و شیخ مفید، در اجزاء اصحاب است، و فعلاً بخاطر پارهای جهاد از اظهارنظر در صحت آن خودداری می‌شود.

از سوی دیگر، معلوم شد دو مطلب اساسی
که عده‌ای از متاخرین- همچون محدث نوری در
مستدرک- بعنوان تأیید تفسیر آورده‌اند، چندان
صحيح نیست:

۱- تعجب است که چگونه الین غضایری، این کتاب را جعلی می‌داند، در حالی که پدرسش حسب آنچه در اجازه محقق کسرکنی آمد - آنرا روایت کرده؟.

۲- معلوم می‌شود، تفسیر فقط دارای دو سند موجود در اول نسخه‌های آن نیست، بلکه بطريق شیخ مفید و ابن غضابی (پدر) نیز نقل شده است.

جواب هر دو مطلب، از بیانات گذشته روش شد.

روش کتاب:

تفسر جرجانی، چه در این کتاب، و چه در سایر روایات خود، اغلب احادیث را بصورت نقل به معنی و یا به مضمون آورده، و خود نیز فاقد تسلط کافی بر زبان و ادبیات عرب است. از نظر ارزش ادبی کمتر از حد متوسط است. با اینکه توانایی کافی بر انشاء جملات عربی ندارد، سعی می‌نماید همچون کتب ادبی، با فصاحت و بلاغت هم باشد! حلوات و شیرینی، همراه با سادگی و متنانت که از پژوهی‌های سخنان اهل

حرکته تمیزت اعضاؤه و تفاصل. فقال رسول الله صلی الله علیه وآلہ: يا سعد، ان الذى ينشی السحاب و لا شی منه حتی يتکافئ و یطبق اکناف السماء و آفاقها ثم یلاشیه من بعد حتی یضمحل فلاتری منه شيئاً، قادر - ان تمیزت تلك الاعضاء - ان یؤلفها من بعد، كما الفها اذ لم تكن شيئاً، قال سعد: صدقت يا رسول الله، و ذهب فجاء بالرجل و وضعه بين يدي رسول الله صلی الله علیه و آلہ و هو باخر رقم، فلما وضعه انفصل رأسه عن كتفه و يده عن زنده و فخذذه عن اصله، فوضع رسول الله صلی الله علیه وآلہ الرأس في موضعه واليد والرجل في موضعهما، ثم تقل على الرجل، و مسح يده على مواضع جراحاته، وقال: اللهم انت المحبى للاموات، والمميت للالحیاء، والقادر على ماتشاء، و عبدك هذا منثخ بهذه الجراحات لتوقيره لاخى رسول الله صلی الله علیه وآلہ على بن ابی طالب، اللهم فائزل عليه شفاء من شفائک ودواء من دوائک و عافية من عافیتك. قال: فوالذی بعثه بالحق نبیاً، انه لما قال ذلك التأمت الاعضاء والتتصفت و تراجعت الدماء الى عروقها وقام قائماً سوياً...^(۴۶)

و بعد هم برای صحیح جلوه دادن این هاستان، آنرا بعیریان یهود بنی قریظه ربط می دهد، که بعد از حکم سعد بن معاذ بکشتن یهودیان، همین جوان موہوم هم شمشیر به دست عدهای از آنان را می کشد.

نسبت دادن اینگونه مطالب، با این لحن و تعبیر خاص، به امامان اهل البيت سلام الله علیهم اجمعین، که خوشبختانه هزاران روایت صحیح و معتبر باشواهد واضحی تاریخی از آنان فعلادر دست داریم، آیا ترویج حقانیت و ولایت آنهاست؟ ناقل این عبارات، در مرحله ادراک تصویری قصور دارد - و گویا نمی تواند درک کند بفردی که

قالته الملائكة لمن قلت له و ما قالته الملائكة لله عزو جل و اجا به الله عز وجل فقال سعد: بينما أنا جالس على بابي.. اذ تمادي رجلان من الانصار، فرأيت في احدهما النفاق، فكررت ان ادخل بينهما مخافة ان يزداد شرهما واردت ان يتکافاف فلم يتکافاف، و تمادي في شرهما حتى توانبا الى ان جرد كل واحد منهم السيف على صاحبه، فأخذ هذا سيفه وترسه وهذا سيفه وترسه و تجاولاً و تضارباً، و قلت في نفسي: اللهم انصر احبهما لنبيك و آل الله صلی الله علیهم اجمعین، فما زالا يتجادلان ولا يتمكن واحد منهما من الاخر الى ان طلع علينا اخوك على بن ابی طالب عليه السلام، فصحت بهما: هذا على بن ابی طالب لم توقراه؟ فسوقراه وتسکافا، فهذا اخور رسول الله صلی الله علیه و آلہ و افضل آل محمد.

فاما احدهما فانه لما سمع مقالتي رمى بسيفه و درقه من يده، واما الاخر فلم يحفل بذلك فتمكن لاستسلام صاحبه منه فقطعه بسيفه قطعاً اصابه بنیف وعشرين ضربه، فقضبت عليه.. فقال رسول الله صلی الله علیه وآلہ: فما الذی صنع على بن ابی طالب عليه السلام لما كف صاحبک و تسعی عليه الاخر؟ قال: جعل ينظر اليه و هو يضر به بسيفه، لا يقول شيئاً ولا يمنعه ثم جاز و ترکهما؟، و ان ذلك المضروب لعله باخر رقم، فقال رسول الله صلی الله علیه و آلہ: .. واما كف على بن ابی طالب عليه السلام عن نصره ذلك المظلوم، فان ذلك لاما اراد الله من اظهار آيات محمد في ذلك، لا احد ثک يا سعد بما قال الله و قالته الملائكة لذلك الظالم و لذلك المظلوم و لك حتى تأتيني بالرجل المثخن فترى فيه آيات الله المصدقه لمحمد صلی الله علیه و آلہ.

فقال سعد: يا رسول الله، و كيف آتی به و عنقه متعلقة بجلدة رقيقة و يده و رجله كذلك، و ان

مخالفین باشد، زیرا با تأمل در عبارات وی، معلوم می‌شود این شخص در مراحل اولیه ادراک قصور دارد، چه رسید به مطالب بالاتر، و اگر در خلال کتاب، به مدح چهره‌های پرداخته که با روش کلی اهل بیت علیهم السلام سازگاری ندارد، ناشی از تعمد و قصد او نیست، بلکه ببیشتر ناشی از عدم درک آنست. متأسفانه باید اعتراف کرد که در همه مقاطع تاریخ دوستان نادان فراوان داشته‌ایم، و نیازی نیست کسانی ماسک ولايت به چهره زنند. در همین راستا، به بیان مطلب دیگری پیردادیم: در این کتاب می‌خوانیم داستان احضار مختار نزد حجاج را و امر او بکشتن مختار - بالحن و شیوه خاص مؤلف - که مختار هم می‌گوید: تو نمی‌توانی مرا بکشی مگر اینکه من ۳۸۰۰۰ نفر از شمارا بکشم، که حضرت بمن خبر داده است.... تا آخر قصه^(۲۷).

می‌دانیم مختار در سال ۶۷ هجری به امر مصعب بن زبیر به شهادت رسید، حجاج پس از ۸ سال از این واقعه (سال ۷۵) والی کوفه شد. و این معنای عبارت ماست که در این کتاب حوادث تاریخی «بی‌ربط» هستند. از سوی دیگر، مرحوم حاجی نوری در مستدرک و دیگران بتبع ایشان - سعی نموده از این مطلب جواب دهد که: در کتاب «کافی»، هم روایتی است که از آمدن یزید بمدینه خبر می‌دهد، در صورتی که یزید اصلاً بمدینه نیامده است.

این سخن جواب نقضی از مرحوم محدث نوری بسی بعيد است، زیرا باقطع نظر از اینکه آن روایت را مرحوم کلینی در «روضه» نقل نموده که اصولاً این جزء کافی، حاوی احادیث درجه دوم کلینی است، باید در نظر داشت که این سخن حوادث «بی‌ربط» تاریخی در این کتاب، منحصر به این مورد نیست، در همین قصه مختار، آیا واقعاً

تمامی گوشت و استخوان و رگهای گردن و دست و پای او بریده شده، و فقط به پوست باریکی وصل است، نباید گفت: هنوز در مقها آخر زندگی است. حال باید انتظار داشت موفق به درک مطالب عالیه شود؟

نظر نهائی:

اگرچه، از خلال بحثهای گذشته، حال کتاب و مؤلف نسبتاً روشن شد، ولی اینکه بجمع بندی نهائی مطلب می‌پردازیم:

۱- راجع به مؤلف یعنی مفسر جرجانی، کل معلومات ما عبارت است: روایت مرحوم صدوقد- منحصرأ - از او و با تعبیر: «رضي الله عنه» در تمام موارد روایت، روایت او - بازهم منحصرأ - از چندین فرد مجهول، عبارت شدید ابن غضایری و علامه و ابن داود درباره او، کتاب تفسیر و پارهای عنوان «تفسیر» و «خطیب» بعداز نام او، که احتمالاً هردو وصف او باشند، نه وصف پدر، از این مجموعه معلومات چه نتیجه می‌توان گرفت؟ بعضی حتی احتمال داده‌اند شخص مذکور از مخالفین بوده، و با این وسیله در فکر بدنام ساختن چهره روشن اهل بیت علیهم السلام بوده است. شاهد بر این کلام تعریف و تمجید او از برخی اشخاص بگونه‌ای است که با روش اهل بیت علیهم السلام متناسب نیست، مثل همین مدح سعدبن معاذ، و یا مدح عکرمه فرزند ابوجهل - البته عبارت او خیلی صریح در مدح نیست - و موارد دیگر.

ما اعتراف داریم معلومات ما پیرامون این شخص فوق العاده اندک است، و بیشترین اطلاعات ما از نوشته‌های او بدست آمده، اما از خلال این نوشته‌ها نمی‌توان اطمینان یافت شخص مذکور از

اصلی اختلاف دارد، به اضافه بعضی آبواتابها که جنبه خطابه گونه بهمان مطالب صحیح داده است. بنظر می‌رسد همین کیفیت ویژه متن منشاء بروز سه دیدگاه در مورد کتاب فعلی شده است: بخاطر عدم تناسب آن با مقام امامت وجود پارهای حوادث و قضایای عجیب و غریب و سایر جهاتی که تاکنون متعرض شدیم، کتاب جعلی و غیرواقعی است.

و بخاطر وجود مضامین عده‌ای از احادیث صحیح و معتبر و اشتمال کتاب بر کرامات و مقامات اهل بیت علیهم السلام آنرا صحیح و صادر از امام علیهم السلام می‌دانند، و بخاطر آنکه بعضی مطالب آن صحیح و برخی دیگر غریب و بلکه غیرواقعی است، آنرا همچون کتابهای دیگر، مشتمل بر صحیح و ضعیف دانسته‌اند. نظر ما هم روشن شد: کتاب به این صورت مجموعی، جملی است، ولی پاره‌ای از روایات و حوادث تاریخی و تفسیر آیات آن، از جهت معنی و مضامون- و نه بلحاظ عین الفاظ غالباً- مطابق با روایات صحیح است.

یک نکته هم بعنوان احتمال بذهن نگارنده خطور می‌نماید، که شاید مؤلف اصلی کتاب درواقع بفکر نقل روایت از امام عسکری علیهم السلام نبوده، بلکه درحقیقت می‌خواسته پاره‌ای از مطالب صحیح تاریخی، تفسیری، حدیثی، را در قالب یک داستان خیالی که دونفر خدمت امام می‌رسند و آنان چنان گفتند و امام چنین فرمودند، بیان کند، و مؤید این مطلب آنکه حتی مطالب برخی روایات را بصورت قصه واقعی ترسیم می‌نماید، و شرح و بسطی راجع به آنها می‌دهد که با روش قصه‌گویی بیشتر شباهت دارد، این کار در زمان ما بسی راجع است، و شاید عدم رواج آن در آن زمان منشاً توهم استناد کتاب به حضرت علیهم السلام شده است.

مختار برای حاج قصه گفتگوی شاپور ذوالاكتاف را با نزار بن معدبن عدنان نقل می‌کند، آیا این قصه اگر راست باشد- مربوط به این شخص است؟ لطیف‌تر اینکه می‌گوید: نزار اسم فارسی است بمعنای لاغر.

در سابق هم دیدیم که چگونه امام حسن و امام حسین علیهم السلام در وقت ساختن مسجد مدینه چند ساله بودند. در صفحه ۴۳۷: ابوالبختی بن هشام را برادر ابوجهل بن هشام می‌داند.

در صفحه ۶۳۷- ۶۳۸: زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه و قیس بن عاصم منقری. بعد از رجوع از غزوه‌ای- خدمت حضرت رسول می‌رسند، و دست و پای حضرت را می‌بوسند، با اینکه اسلام قیس بن عاصم بعد از شهادت عبدالله بن رواحه و زید بن حارثه در غزوه موته است... بنظر ما، این مفسر جرجانی پاره‌ای معلومات عمومی- کمتر از متوسط- از تاریخ، حدیث تفسیر، تراجم.. می‌دانسته، که غالباً بصورت پراکنده و «بی‌ربط» در ذهن او حضور داشته‌اند، او مجموعه این مطالب پراکنده را، با همان لحن عربی ناپاخته بصورت کتاب فعلی، و بقیه روایات متفرقه درآورده است.

همچنین باید درنظر داشت شخص مذکور، ظاهر الصلاح و از نظر رفتار ظاهری شخص صالحی بوده است، و احتمالاً همین حسن ظاهر منشأ تعبیرات صدوق: «رضی الله عنه» در حق اوست.

۲- راجع به کتاب، نفی انتساب آن به حضرت امام عسکری علیهم السلام قطعی است، اما نمی‌توان انکار داشت لا بلای آن مطالب صحیح فراوان، تعداد زیادی احادیث صحیح در حق اهل بیت علیهم السلام، حوادث تاریخی واقعی، و.. در این کتاب بچشم میخورد که از نظر متن، غالباً با متون

سخنی است عین حق و صواب، قدس السله
نفسه الزکیه.

دومین تفسیر امام عسکری علیه السلام: گفته شده که مرحوم ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸) در کتاب معالم العلماء، برای نخستین بار حکایت از تفسیری ۱۲۰ جلدی می‌کند که حسن بن خالد برقی از امام عسکری علیه السلام نوشته است. این آغاز اطلاع ما بر این کتاب است. مرحوم محقق داماد در شارع النجاة می‌فرماید: در تفسیر مشهور عسکری علیه السلام که به مولای ما صاحب‌العسکر علیه السلام منسوب است حدیثی مطول مشتمل بر حکایت آن حال علی التفصیل مذکور شده، و من می‌گویم: صاحب آن تفسیر چنانچه محمد بن علی بن شهر آشوب رحمه‌الله در معالم العلماء آورد و من در حواشی کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ تحقیق کرد. حسن بن خالد برقی است، برادر ابی عبدالله محمد بن خالد برقی، و عم احمد بن ابی عبدالله برقی، و باتفاق علماء ثقه و مصنف کتب معتبره بوده است. در معالم العلماء گفته و هو خواخو محمد بن خالد، من کتبه: تفسیر العسکری من املاء الامام علیه السلام. و اما تفسیر محمد بن القاسم که از مشیخه روایت ابی جعفر ابن بابویه است، علماء رجال او را ضعیف‌الحدیث شمرده‌اند، تفسیری است که آنرا از دو مرد مجھول‌الحال روایت کرده و ایشان بابی‌الحسن الثالث‌العسکری علیه السلام اسناد کرده‌اند، و قاصران نامتهران اسناد را معتبر می‌دانند و حقیقت حال آنکه تفسیر موضوع و بابی‌محمد سهل بن احمد الدیباچی مستند، و بر مناکیر احادیث و اکاذیب اخبار منظوی، و اسناد آن به امام معصوم مختلق و مفتری است^(۲۵). خود محدث نوری، پس از نقل عبارت

بر فرض صحت این توجیه، باید دانست مؤلف نه در ترسیم صحنه‌ها مهارت لازم را دارد، و نه در تعبیر از آن بلاغت کافی را.

از نظر ارزش، کتاب نمایانگر ورود اندیشه‌ای ناخالص در میان عقاید اصیل شیعه، در قرنهای سوم و چهارم است.

بنظر ما مرحوم صدوq با نقل این کتاب - و صدھا روایت از این سبک و روش در تألیفات خود - یکی از بزرگترین خدمتها را در راه حفظ و نگهداری میراثهای فرهنگی شیعه نموده که فوق العاده شایان تمجید و تحسین است. اگر چه علماء و اندیشمندان شیعی طی قرنهای متعددی به نقد و بررسی این احادیث و روایات همت گمارشته، و حتی پارهای از آنان را مردود دانسته‌اند، اما نقل آنها بعنوان حفظ ارزش‌های علمی مکتب بسی ارزنده و والاست. در خصوص این کتاب، چون در موارد نقل روایات صحیح مناقب اهل بیت علیهم السلام نقل به معنی یا به مضامون می‌نماید، در سایر موارد که روایات مناقب منحصرآ در این کتاب است، احتمالاً در مصادر دیگری موجود بوده که فعلاً در اینجا بصورت نقل به مضامون یا بمعنی شده است، به همین جهت حتی این روایات مفرده ارزش اصالت احتمالی می‌یابند، با حذف بعضی معانی غریب و الفاظ غیرمانوس.

* * *

اینک که گفتار را به پایان می‌برم، به جهت حسن ختام سخنی را که از حضرت امام خمینی قدس سرہ الشریف در مجلس درس پیرامون تفسیر شنیده‌ام می‌آورم:

نه «فقه الرضا» از حضرت امام رضا علیه السلام است و نه تفسیر از حضرت عسکری سلام الله علیه، فقط آن را یک آدم ملا نوشته، و این تفسیر را یک آدم بی‌سواد.

را در ک نموده، زیرا برادرش محمد بن خالد برقی - باید قبل از وفات حضرت موسی بن جعفر (سال ۱۸۳) در حدود بیست ساله باشد تا بتوان او را از اصحاب حضرت دانست، پس در وقت وفات حضرت جواد (سال ۲۲۰) که او اخیر حیاتش بوده عمرش در حدود شصت سال باشد، اما برادرش حسن که عادتاً دو سال و بیا بیشتر کوچکتر از او بوده، ممکن است بعد از برادر خود ۱۰ یا ۲۰ سال و نهایت ۳۵ سال عمر کند، پس نمی‌تواند زمان حضرت امام حسن عسکری را در ک نموده باشد، و خصوصاً بتواند در مدت حدود هفت سال، ۱۲۰ جلد تفسیر بنویسد.^(۳۷)

این بود خلاصه سخنان این مرد بزرگوار. صحت استدلال و نتیجه‌گیری از آنرا به عهده خواننده محترم می‌گذاریم. باری، این هم انجام این تفسیر، نمی‌دانیم از آن آغاز تعجب کنیم، و بیا از این انجام.

باید در نظر داشت مرحوم احمد بن محمد برقی، برادرزاده حسن بن خالد برقی، در کتابهای خود نه تنها یک حدیث از این کتاب ۱۲۰ جلدی - که مباشرة از امسام معمصون علیه السلام نوشته شده - نقل نمی‌نماید، که حتی در «رجال» خود نام عمومی خود را نه در اصحاب حضرت هادی و نه در اصحاب حضرت عسکری علیهم السلام نمی‌آورد.

به استثنای برادرزاده، ما سخن دو تن از مشهورترین علمای رجال را که صد و اندي سال قبل از این شهرآشوب بوده‌اند، دو و تن که صد و اندي سال بعد از او، می‌آوریم، و قضاوت نهائی با خواننده:

مرحوم شیخ در «رجال» خود، او را جزء افرادی می‌آورد که از ائمه علیهم السلام مستقیماً روابط نقل نکرده‌اند.

ابن شهرآشوب می‌فرماید: و يظہر منه امران: الاول: ان سنن التفسیر ليس منحصرأ في الاسترآبادي شيخ الصدوقي، بل يرويه الحسن بن خالد، الثقة في النجاشي والخلاصه صاحب الكتب في الفهرست - التي يرويها عنه ابن أخيه احمد بن محمد البرقى، الذى للمشاريع اليه طرق صحيحة. الثاني: ان التفسير كبير سام غير مقصور على الموجود، الذى فيه تفسير سورة الفاتحة و بعض سوره البقره^(۳۶).

مرحوم آقا بزرگ تهرانی - رضوان الله عليه - (۲۸۳-۲۸۵) نظر دیگری در این باره دارد که ترجمه خلاصه آنرا می‌آوریم: ظاهراً مراد از «عسکری» حضرت هادی علیه السلام باشد که بلقب «صاحبالعسكر» و «عسکری» یاد می‌شده‌اند. دلیل براین مطلب آنکه به تصریح شیخ احمد بن محمد برقی، برادرزاده حسن بن خالد برقی صاحب تفسیر - از عمومی خود نقل می‌نماید، و این شخص همچنانکه از عمومی خود نقل می‌نماید از پدر خویش نیز نقل می‌نماید، و چون شیخ طوسی، پدر او را جزء اصحاب حضرت موسی بن جعفر (متوفی ۱۸۳) و حضرت رضا (متوفی ۲۰۳) و حضرت جواد (متوفی ۲۲۰) علیهم السلام می‌داند، پس زمان حضرت هادی علیه السلام را در ک نموده و با روایتی نقل نکرده است، از سوی دیگر از عبارت مرحوم نجاشی که اول محمد و بعد حسن و سپس ابوالفضل را نام برد، معلوم می‌شود، حسن از برادرش محمد کوچکتر است، و عادتاً حسن بعد از وفات محمد زنده بوده است، و در نتیجه حضرت هادی علیه السلام را در ک نموده تا بتواند در مدت امامت حضرتش (از سال ۲۲۰ تا ۲۵۴) تفسیر قرآن را در ۱۲۰ جلد بنویسد. همچنین عادتاً این حسن بن خالد، عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام

بادداشتها:

- ۱- مجمع رجال الحديث: ۱۴۷/۱۲.
- ۲- بحار الانوار: ۱۶۹/۱۰۸.
- ۳- بحار الانوار: ۷۸۱/۱۰۸.
- ۴- روضة المتقين: ۲۵۰/۱۴.
- ۵- بحار الانوار: ۲۸۱/۱۶.
- ۶- وسائل الشيعة: ۶۰-۵۹/۲۰.
- ۷- مجمع الرجال: ۲۵۶/۶.
- ۸- رجال ابن داود: ۵۱۰.
- ۹- رجال علامه: ۲۵۶-۲۵۷.
- ۱۰- مجمع رجال الحديث: ۱۵۶/۱۷.
- ۱۱- الامالی: مجلس ۲۳.
- ۱۲- الامالی: مجلس ۳۳.
- ۱۳- رک : الذريعة، جلد چهارم تفسیر العکسی.
- ۱۴- من لا يحضره الفقيه، كتاب الحج، آخرين حديث باب التلبية.
- ۱۵- بحار الانوار: ۷۸۱/۱۰۸.
- ۱۶- التفسير المنسوب: ۱۰.
- ۱۷- همان مصدر: ۱۳.
- ۱۸- همان مصدر: ۱۲-۹.
- ۱۹- همان مصدر: ۱۷.
- ۲۰- بحار الانوار: ۱۲۲/۱۰۷.
- ۲۱- وسائل الشيعة: ۴۱۴/۱۹.
- ۲۲- امالی صدوق: مجلس ۵۸.
- ۲۳- عيون أخبار الرضا: ۲/۲.
- ۲۴- رجال کثی: شماره ۱۳۴. با اینکه این روایت از نظر برخی ضعیف است.
- ۲۵- در فرهنگ‌الفری (وینقل مستندر ک): (۴۸۱/۳): الشفیعی محمد بن سراہنگ. در طبقات اعلام الشفیعی، الثقات العیون ص ۲۶۴: السید فخرالدین محمد بن سرایا الحسنی الجرجانی.
- ۲۶- طبقات اعلام الشفیعی، الثقات العیون، ص ۳۲: مهدی بن ابی حرب نزار
- ۲۷- الاحجاج: ۴/۱.
- ۲۸- همان مصدر: ۵/۱.
- ۲۹- بحار الانوار: ۷۸۱/۱۰۸.
- ۳۰- همان مصدر: ۱۶۹/-۱۰۸.
- ۳۱- همان مصدر: ۱۶۳/۱۰۸.
- ۳۲- مجمع الرجال: ۲۷۹/۵.
- ۳۳- التفسیر المنسوب: ۶۶۵.
- ۳۴- همان مصدر: ۵۴۷ به بعد
- ۳۵- عبارات فوق عین عبارات کتاب میرداماد است که به فارسی است. مستندرک الوسائل: ۶۶۳-۶۶۲/۳.
- ۳۶- مستندرک الوسائل: ۶۶۱/۳.
- ۳۷- الذريعة: ۲۸۳-۲۸۵.
- ۳۸- رجال ابن داود: ۱۰۶.
- ۳۹- رجال علامه: ۴۳.
- ۴۰- مجمع الرجال: ۱۰۶-۱۰۵/۲.

هم در فهرست: الحسن بن خالد البرقی- اخو محمد بن خالد- یکنی اباعلی، له کتب، اخیرنا بها عده من اصحابنا، عن ابی المفضل، عن ابی بسطه، عن احمد بن ابی عبدالله، عن عمه الحسن بن خالد. مرحوم نجاشی: الحسن بن خالد بن محمد بن على البرقی، ابوعلی، اخو محمد بن خالد، کان ثقه، له کتاب نوادر. (۲۸)

مرحوم ابن داود: الحسن بن خالد بن محمد بن على البرقی، ابوعلی، اخو محمد بن خالد، لم (جشن، ست) ثقه، مصنف. (۲۹)

مرحوم علامه: الحسن بن خالد بن محمد بن على البرقی، ابوعلی، اخو محمد بن خالد کان ثقه. (۴۰)

واصولاً چگونه می‌توان باور داشت، شخص مشهوری چون حسن بن خالد، از خاندان معروف البرقی، این مقدار فوق العاده شگفت‌آور (۱۲۰ جلد)، آنهم در تفسیر قرآن- کتاب محوری مسلمانان- مباشرةً از زبان امام معصوم (حضرت هادی یا عسکری عليهما السلام) بنویسد و آنگاه هیچ اثری، نه از کتاب و نه حتی یک روایت آن، بلکه حتی نام آن هم برده نشود، تا سه قرن پس از آن، فقط و فقط نام آن، در یک مصدر رجالی، بدون ذکر سند بیاید.

به احتمال قریب بیقین، اگر مرحوم ابن شهر آشوب اشتباه نکرده باشد، حتماً این نام را در جائی دیده و یا از بعضی مشایخ شنیده و برآساس عشق به حفظ میراثهای علمی، نام آن را آورده است.

کوتاه سخن آنکه، این تفسیر هم وضع بهتری از تفسیر سابق ندارد، ونمی‌توان اطمینان یافت مرحوم حسن بن خالد البرقی یک تفسیر ۱۲۰ جلدی داشته، چه رسد که از املاء امام علیه السلام باشد.